Vol 1, Issue 1, Ser 1 2026

Journal of Civilization History

Shiraz University

OPEN ACCESS

DOI: 10.22099/JCHR.2026.56516.1024

Civilization and Its Other: The Othering of Nomadism in Enlightenment Historical Thought

Arash Yousofi

Ahmad Fazlinezhad* (Corresponding Author)

Abdolrasoul Kheirandish

Abstract

This article examines the epistemological mechanisms of Enlightenment philosophy of history through which nomadism was constructed as the Other of civilization. Enlightenment philosophy of history envisioned a teleological trajectory for humanity, positioning Europe at the peak of historical development. Within this framework, the existence of an Other was essential, for it was through the construction of this Other that the European narrative of itself as the ultimate stage of historical progress was consolidated. The central argument of this article is that the Enlightenment representation of nomadism was not simply a matter of knowledge, but rather the product of a structure of differentiation. This structure operated through two major intellectual currents, namely the Climatization of History and the Stadial Theory of History, both of which produced a distorted representation of nomadism as the Other of civilization. These two currents, respectively, portrayed nomadic life as a mode of existence lacking political stability, private property, and participation in historical progress through the analytical mechanisms of climatization and stadial classification. Within this framework, nomadism was understood not as an alternative form of social organization, but as a stagnant stage within the hierarchy of historical development. Adopting a deconstructive approach, this article argues that the central issue in Enlightenment thought was not nomadism itself, but rather knowledge about nomadism: a form of knowledge that, in the process of consolidating Europe's civilizational self-consciousness, produced and reproduced a distorted representation of nomadic societies.

Keywords: Civilization; Nomadism; Othering; Enlightenment; Climatization of History; Stadial History.

* Associate Prof in History, Shiraz University, Shiraz, Iran
fazlinejad@shirazu.ac.ir

COPYRIGHTS ©2026 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the Original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

بهار و تابستان ۱۴۰۵

مجله‌ی پژوهشنامه‌ی تاریخ تمدن

Shiraz University

OPEN ACCESS

مقاله‌ی علمی، سال ۱، شماره‌ی ۱، پیاپی ۱، صص ۱۸۷-۲۱۴

DOI: 10.22099/JCHR.2026.56516.1024

تمدن و بیگانه‌ی آن: دیگری‌سازی کوچ‌گردی در تاریخ‌نگری سده‌ی روشنگری

آرش یوسفی*

احمد فضلی نژاد**

عبدالرسول خیراندیش***

چکیده

تمدن همواره برای اثبات خود، ناگزیر از تولید دانشی در باره‌ی دیگری است که از رهگذر تعیین مرزهای چیستی‌شناختی‌اش، حدود هویتی خود را نیز تعریف کند. مفهوم سیاست دانش بخشی جدایی‌ناپذیر از مباحث تاریخ تمدن و برساخت جهان اجتماعی بیرونی است؛ و این فرایندی از «دیگری‌سازی» جهان است که در آن گروهی که در پی هژمونی است، دیگری را از طریق بازنمایی‌های زبانی، تحدید، تقلیل و برجسته‌سازی می‌کند. تاریخ‌نگری سده‌ی روشنگری، یکی از منسجم‌ترین بازنمایی‌هایی را از زیست کوچ‌گردی به منزله‌ی دیگری تمدن پدید آورد. غایت‌گرایی تاریخی روشنگری و مسیری که برای آینده‌ی بشر ترسیم می‌کرد، اروپا را در لحظه‌ی کمال تاریخ قرار می‌داد؛ در چنین چهارچوبی وجود یک «نقیض» ضروری بود تا از طریق دیگری‌سازی آن، روایت اروپایی به عنوان حد نهایی پیشرفت تثبیت شود. مقاله‌ی حاضر نشان داده است که دیگری‌سازی کوچ‌گردی در اندیشه‌ی روشنگری بر پایه‌ی دو مکانیسم تحلیلی مکمل صورت‌بندی شد. نخست، مکانیسم «اقلیمی‌سازی تاریخ» در جریان «تاریخ‌نگاری قانون» که با طبیعی‌سازی تفاوت‌های اجتماعی، کوچ‌گردی را به مثابه «ضرورتِ

* دانش‌آموخته‌ی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز، شیراز، ایران arashyousefi623@gmail.com

** دانشیار تاریخ دانشگاه شیراز، شیراز، ایران fazlinejad@shirazu.ac.ir (نویسنده‌ی مسئول)

*** استاد تاریخ دانشگاه شیراز، شیراز، ایران kheirandish.ar@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۲/۲۲، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۳/۲۷

COPYRIGHTS ©2026 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the Original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

زیست‌محیطی» محصول شرایط طبیعی اقلیمی معرفی می‌کرد و از این طریق، فرایند دیگری‌سازی را مکان‌مند ساخت. مکانیسم دوم، «تواردگرایی تاریخی» یا «نظریه‌ی مراحل» در ایده‌ی پیشرفت با اتکا به فلسفه‌ی تاریخ، همان تفاوت را در قالب سلسله‌مراتب زمانی بازآرایی کرد و کوچ‌گرد را به عنوان بازمانده‌ی گذشته و مرحله‌ای متوقف‌شده از تاریخ بشر بازنمایی نمود. بدین‌ترتیب، نظام دانایی روشنگری تفاوت را نخست در قلمروی طبیعت و سپس در قلمروی تاریخ (زمان) تثبیت کرد و کوچ‌گردی را به دیگریِ معرفتی تمدن اروپایی بدل ساخت. نوآوری این پژوهش در استخراج و صورت‌بندی دو مکانیسم تحلیلی «اقلیمی‌سازی» و «تواردگرایی تاریخی» و ارائه‌ی چارچوبی مفهومی برای فهم سیاست دانش در فلسفه‌ی تاریخ روشنگری و فرایند برساخت دیگریِ تمدن است.

واژه‌های کلیدی: اقلیمی‌سازی تاریخ، تمدن، تواردگرایی تاریخی، دیگری‌سازی، روشنگری، کوچ‌گردی.

۱. مقدمه: طرح مسئله

تاریخ‌نگاری به شیوه‌ی مرسوم سرگذشت زندگی یکجانشینی، یا به تعبیری دقیق‌تر داستان خودبسنده‌ی تمدن از جهان است؛ چه منطق خاص اقتصاد یکجانشینی ضرورت انباشتی از سنت را فراهم می‌آورد که پیشتوانه‌ی ایجاد تاریخ باشد: این نوعی صورت‌بندی از جهان اجتماعی است که همواره در نظام(های) دانایی‌ای تولید شده که تمدن را به عنوان هسته‌ی تاریخ معنا کرده‌اند؛ ز این رو، از دل پدیدارِ تمدن، مفاهیمی هم‌چو یکجانشینی، استقرار و نظم فضایی را به عنوان «هنجار» به معنی شیوه‌ی زیست جمعی بیرون کشیده؛ اما هر هنجاری با احساس نیاز بنیادی به ساختن «نقیض»ی زاده می‌شود که از طریق متضادسازی با آن، تعریف آرام‌بخشی از خود ارائه دهد که بتواند بر اضطراب ازلی مرگ غلبه کند. این نیاز در دوره‌ی روشنگری به شیوه‌ی خاصی پدیدار شد؛ اغلب مورخان دوره‌ی تاریخی ۱۶۵۰ تا ۱۸۰۰ میلادی را در تاریخ اروپا با عنوان عصر خرد و روشنگری یاد می‌کنند[۱]. در سال ۱۶۴۸م جنگ‌های سی ساله‌ی مذهبی میان دولت‌های کاتولیک و پروتستان در اروپا با انعقاد معاهده‌ی صلح وستفالی (Peace of Westphalia) به پایان رسید و از آن پس دولت‌های اروپایی به جای دسته‌بندی‌های مذهبی، سیاست‌های خود را بر اساس منافع ملی و حاکمیت بر یک قلمروی ملی‌شده تعیین و تدوین کردند و نیز توجه بر خرد سیاسی در سپهر دانش و علوم نیز هر چه بیش‌تر گسترش یافت.

در میان همه‌ی تلاش‌هایی که تمدن کرده، سویی از منطقِ شناختیِ آن در روشنگری در جست‌وجویش برای غلبه بر چنین احساس مرگی، از طریق نفی برادرزاده‌ی اساطیری‌اش، به برساختن (Constructing) زیست اجتماعی کوچ‌گردی رسید. این وظیفه‌ی اما بر عهده‌ی بیانیه‌نگار جهانی تمدن: یعنی تاریخ‌نگاری قرار داشت تا همواره از کوچ‌گردان، شبح تهدیدی را بیرون کشد که انسان متمدن می‌بایست خود را از آن برهاند. از این رو، فهم تاریخ‌نگارانه‌ی روشنگری موظف بود تا به برادرزادگان تمدن، به چشم آن «دیگری‌شده»ای (Otherized) نگاه بیندازد که مقرر بود تا به جایی فراسوی عقلانیت رانده شوند. دیگری‌سازی به عنوان فعل (to Otherize)، در ادبیات انتقادی به فرایندی از «برجسته‌سازی، نام‌گذاری، طبقه‌بندی، محدودسازی و هویت‌بخشی (بیرونی) به پدیدارهای فرهنگی و انسانی‌ای گفته می‌شود که خارج از هنجار اجتماعی فرهنگ مبداء وجود دارند» (Mountz, 2009: 328)؛ در واقع دیگری‌سازی فرایندی معرفت‌شناختی است که در آن گروهی که در پی هژمونی است، دیگری را از طریق بازنمایی‌های زبانی تعریف می‌کند تا به تثبیتی از جایگاه خود برسد. در این فرایند، مجموعه‌ای از محدودسازی‌های تقلیل‌گرایانه (Reductionism)، ذات‌انگارانه

(Essentialism)، برجسته‌سازی (Marking) و سلسله‌مراتبی بر آن چه که موضوع دیگری‌سازی قرار گرفته است، اعمال می‌شود. این سازوکاری از تعیین معرفت است که دیگری را به عنوان نقصان، انحراف و یا فقدان صورت‌بندی می‌کند؛ از این رو، کوچ‌گردی برای دانش روشنگری، «ابژه‌ی معرفتی» بود؛ در واقع فلسفه‌ی تاریخ سده‌ی روشنگری مسیری غایت‌مند برای گذار تاریخ ترسیم می‌کرد و اروپا را در جایگاه نقطه‌ی اوج پیشرفت قرار می‌داد؛ در چنین چهارچوبی، وجود یک «نقیض» ضروری بود تا از طریق دیگری‌سازی آن، جایگاه مترقی اروپا در بعد نظری تثبیت شود.

۱. ۱. صورت مسئله و پرسش

مسئله‌ی تحقیق در مقاله‌ی حاضر پیرامون یک پرسش واساختی (Deconstructing) طرح می‌شود: سازوکار تمایزگذاری در الهیات تاریخ روشنگری، با واقعیت‌زدایی از زیست کوچ‌گردانه، از آن ابزاری معرفت‌شناختی بیرون کشید تا به مثابه «نقیض» ضروری برای تثبیت ایده‌ی تمدن و پیشرفت به کار گرفته شود. از این رو، این مقاله سازوکارهای مربوطه را تحت دو سوگیری‌شناختی مشخص منسجم می‌کند و می‌پرسد که کوچ‌گردی چه‌گونه در گفتمان(های) روشنگری به فراسوی عقلانیت جدید و بیرون از مسیر پیشرفت تاریخی رانده شد؟

مقاله‌ی حاضر ادعا می‌کند کوچ‌گردی به جای آن‌که شکلی حاشیه‌ای یا منحرف‌شده از بهشتِ یک‌جانشینی باشد، به مثابه دیگریِ سازنده‌ی تمدن عمل کرده است: تصویری که مدرنیته با دیگری‌سازیِ آن خود را در نقطه‌ی جایگزین آن تعریف کرده است تا به تصویری امیدبخش و تأییدکننده بر مسیر تاریخ، از خویش برسد. تشریح منطق تمایزبخشی روشنگری میان کوچ‌گردان و یکجانشینان، و نشان دادن تطور آن در دل طرح فلسفه‌ی تاریخ آن، افزوده‌ی بنیادینی است که مقاله‌ی حاضر با کاوش در برخی آثار اصلی سده‌ی روشنگری به دانش تاریخ‌نگاری فارسی خواهد افزود. مقاله‌ی حاضر نشان خواهد داد که در عصر روشنگری ساختار تمایزبخشی به کار گرفته شد تا با دیگری‌کردن کوچ‌گردی، تمدن اروپایی را تعریف کند: کوچ‌گردان به عنوان جوامعی فاقد مفهوم مالکیت (خصوصی و سرزمینی)، ثبات سیاسی و مشارکت در روند پیشرفت تاریخی، یعنی دقیقاً مشخصات اروپای جدید، مطرح شدند. مقاله‌ی حاضر نتایج بررسی‌اش را در قالب دو فرایند معرفت‌شناختی که آنان را «سوگیری شناختی» می‌داند منتشر می‌کند؛ هر یک از این دو، نوعی از یک «مکانیسم تحلیلی» تولید می‌کنند که در مرحله‌ی نهایی «دانش در باره‌ی کوچ‌گردی» خروجی تاریخ‌نگاشتی آن‌ها است:

۱. ۱. ۱. سوگیری اول: *تاریخ‌نگاری قانون*

مکانیسم تحلیلی: طبیعی‌کردن تفاوت‌های زیستی یا *اقلیمی‌سازی تاریخ* (Climatization of History)– شکلی از تاریخ–طبیعت یا ***Naturgeschichte***؛ نوعی از نقادیِ بنیامینی–آدورنویی (شارح اصلی: مونتسکیو، و بعد ژرژ–لوئی بوفون).

۱. ۱. ۲. سوگیری دوم: *ایده‌ی پیشرفت*

مکانیسم تحلیلی: *توالی‌گرایی تاریخی* (Stadial Theory) (شارحان هیوم، فرگوسن، کانت و ...) (به دیاگرام شماره‌ی ۱ رجوع کنید).

۱. ۲. پیشینه‌ی پژوهش

ادبیات سده‌ی روشنگری عمدتاً با سامان دادن دوگانه‌انگاری‌ای از متمدن و بدوی، یا دولت مدرن و نادولت (Non-state)، از برخورد با جامعه‌ی کوچ‌گردی به عنوان واقعیتی مستقل در جهان اجتماعی ناتوان بوده است؛ میراث این ذات‌انگاری در علوم اجتماعی جدید و تاریخ‌نگاری نمود یافته است. بخش مهمی از مطالعات جدید اما، علی‌رغم نقدهای ساختاری، هم‌چنان درون مقولات مفهومی برآمده از سده‌ی روشنگری مانده‌اند، و کم‌تر به شرایط معرفت‌شناختی تولید این مقولات پرداخته‌اند. اگرچه در انبوهی از این مطالعات، نقش ایده‌ی پیشرفت در ارائه‌ی تصویری از تاریخ جهانی مورد بررسی قرار گرفته است، با این حال، ارتباط میان اقلیمی‌سازی تاریخی در تاریخ‌نگاری قانون، و نظریه‌ی مراحل تاریخی یا تواردگراییِ تاریخی در فرایند دیگری‌سازیِ کوچ‌گردی طی یک دستگاه تحلیلی واحد مورد توجه قرار نگرفته است. از این رو، پژوهش حاضر به جای آن که «شکاف پژوهشی» را بر «فقدان» پژوهش متمرکز کند، بر «محدودیت چارچوب(های) تفسیری برآمده از روشنگری» استوار می‌کند. بدین ترتیب، می‌توان نقش دو مکانیسم تحلیلی مذکور از دل روشنگری استخراج کرد، و این مشارکتی است که نوشتار کنونی به ادبیات پژوهشی روشنگری می‌افزاید. در زبان انگلیسی، نزدیک‌ترین آثار به پژوهش حاضر در مطالعات آناتول خازانوف (Anatol Khazanov) و توماس بارفیلد (Thomas J. Barfield) دیده می‌شود. خازانوف در *کوچ‌گردان و جهان بیرونی* (۱۹۹۴)، مهم‌ترین بررسی را پیرامون رابطهٔ میان کوچ‌گردان و دولت‌های یکجانشین پیرامونی آن‌ها ارائه می‌دهد؛ همین طور، بارفیلد در فصل *شبانکارگی کوچ‌رو* در *تاریخ جهان* آکسفورد (۲۰۱۲) مطالعهٔ جامعی از مفهوم و ساختار کوچ‌گردی، سازمان اجتماعی آن و نیز جایگاه تاریخی امپراتوری‌های کوچ‌نشین به دست می‌دهد. زبان فارسی اما دغدغه‌ای به نحوهٔ برساخت کوچ‌گردی به مثابه دیگری تمدن و ارائه پاسخی به پرسش پژوهش حاضر نشان نداده است. از این رو، خلأ موجود نه به رویکردها در مطالعهٔ خاص کوچ‌نشینی به خودی خود، بلکه به فقدان مکانیسم تحلیلی‌ای مربوط می‌شود که قادر است تا فرایند دیگری‌سازی کوچ‌گردی را نشان بدهد.

۱. ۳. روش و هدف پژوهش

این مقاله با رویکردی واساختی به کاوش در تاریخ این دوگانگیِ می‌پردازد، و بررسی می‌کند که اندیشه‌ی مدرن تاریخی چه‌گونه از سلسله‌مراتب(های) تاریخی، مکان‌مند کردن تاریخ، طبقه‌بندی پیشرفت و طرح‌های زمانی بهره گرفت تا کوچ‌گردان را در جایی بیرون از قلمروی پیشرفت، تاریخ، و عقلانیت جای دهد؛ از این رو، مقاله‌ی حاضر با متون روشنگری صرفاً به منزله‌ی گزارش‌های تاریخی یا توصیفات قوم‌شناختی برخورد نمی‌کند؛ بلکه، سازوکارهای تولید معنا را آشکار می‌کند. به همین دلیل، واحد تحلیل خود را بر بررسی مفاهیم، طبقه‌بندی‌ها، دوگانه‌انگاری‌ها و شیوه‌های بازنمایی از وضعیت کوچ‌گردی استوار می‌کند. با خوانش متون منتخبی که نمایندگان شاخص سده‌ی روشنگری‌اند، مفاهیم کلیدی استخراج می‌شوند. مقایسه‌ی میان متفکران نیز کمک می‌کند تا الگوهای مشترک ایشان کشف شود، و مقاله از این طریق، با بازسازی مکانیسم‌های تحلیلی، به ارائه‌ی مدل تحلیلی‌ای می‌پردازد که فرایند «برساختن کوچ‌گر بدوی» را در سده‌ی روشنگری نشان بدهد. در نهایت، مقاله‌ی حاضر به نوعی بازسازی مفهومی (Conceptual Reconstruction) نزدیک می‌شود. به عنوان نمونه، مقاله هرگز ادعا نمی‌کند که مونتسکیو از واژه یا مفهوم اقلیمی‌سازی استفاده می‌کرده، بلکه از دل

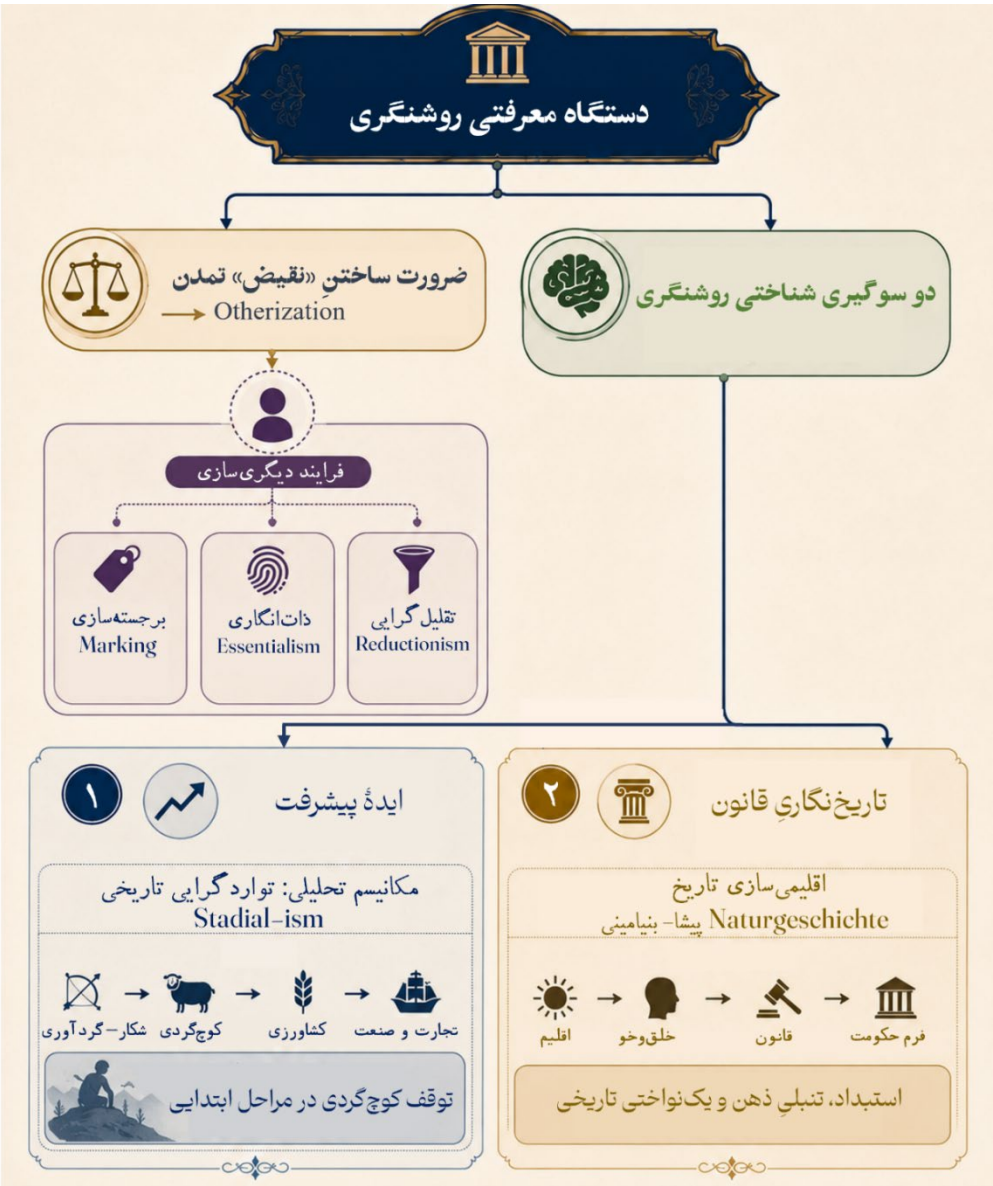
خوانش مفهومی متون مکانیسم‌هایی بیرون کشیده می‌شوند که نوشتار کنونی آن‌ها را اقلیمی‌سازی یا تورادگرایی به مثابه مقوله‌های تحلیلی می‌نامد. در نهایت، در این متن، نه کوچ‌گردی به مثابه «کوچ‌گردی» مهم است و نه تمدن به مثابه «تمدن»؛ بلکه «دانش در باره‌ی کوچ‌گردی»، سیاست آن، و سازوکارهای معرفتی‌ای که از دیگری‌سازی کوچ‌گردی، شرایط معرفتی‌ای را برای اثبات تمدن پدید آورد، موضوع مطالعه است.

۲. تمدن و بیگانه‌ی آن: منطق معرفت‌شناختی بحث

تمدن همواره نوعی از سلطه را آشکار می‌کند؛ و خشونت آن، در پیوند با نوعی از نظام مراقبت عمل می‌کند که سلطه را بر ابژه‌های قدرت تضمین می‌کند. این نظمی است مبتنی بر سلطه، مراقبت/خشونت و تولید سیاستی خودبنیاد از دانش؛ اما این خشونت به دو شکل نمایان است: نخست، ضرورت دسترسیِ دائمی به منابعِ بقاء، تمدن/دولت مستقر را از نقطه‌ی کانونی پیدایی خود به نواحی پیرامونی سوق می‌دهد؛ فرایندی که با اشغال، اسکان، ادغام، و یا کوچ اجباری جمعیت‌ها همراه است. این صورت اولیه‌ی خشونتی است که تمدن در فرایند گسترش خود به جهان خلق می‌کند. پس از آن است که فرایند توسعه با سیاستی از دانش مشروع می‌شود که برای توجیه اشغال به کار می‌رود؛ این دانشی است که اشغال را نه به مثابه کنش‌های قدرت، بلکه به عنوان «توسعه»، «نظم» و «تمدن‌سازی» معرفی می‌کند. از این رو، در بطن هر فرمی از آگاهی تاریخی، هم‌چو کتاب‌ها، اسناد و کتیبه‌ها، عنصری غیرانتقادی و تسلیم‌پذیرانه نسبت به «هیولا»زایی تمدن از غیر از آن، در مسئله‌ی مقاله‌ی حاضر: کوچ‌گردی، وجود دارد. این بدان معنا است که تاریخ در صورت نوشتاری خود، نه فقط بازتابِ آگاهیِ شکل یکجانشینی زندگی است، بلکه همواره از دریچه‌ی جهان‌بینی و بر مقیاس اصولی نوشته شده که تمدن: مرادف بر مفهوم یکجانشینی، در منطق تکاملی‌اش خلق کرده. از این رو، هم‌چو تاریخی در نسبت با کوچ‌گردان، ضرورتاً دربردارنده‌ی همین عنصر غیرانتقادی است. به همین دلیل، در این معنا، بایستی یک بار دیگر، بر آن چه که دلوز (Gilles Deleuze) و گوتاری (Pierre-Félix Guattari) در نسبت تاریخ و ناتاریخ می‌گویند، تأکید کنیم که راه نوشتن این مقاله را با استعاره‌ای کارپذیر هموار می‌کنند؛ آن‌ها می‌گویند: «تاریخ همواره از نظرگاه یکجانشینی و به نام یک دستگاه دولتیِ دست کم تا جای ممکن واحد نوشته شده، حتی زمانی که موضوع کوچ‌روها باشند. ما فاقد یک کوچ‌روشناسی هستیم، یعنی نقطه‌ی مقابل هر تاریخ» (Deleuze, Guattari, 2004: 23)[۲].

تمدن در مسیر پیدایی شریعت سیاسی خود برای تحکیم سلطه بر نواحی پیرامونی به تولید دانشی می‌پردازد تا نه تنها جهان را توضیح‌پذیر کند، بلکه به تثبیتی از جایگاه خود دست زند. از این رو، دانشی که تمدن تولید می‌کند، تا اندازه‌ی بسیار زیادی خودمحور است، و لاجرم، بر برداشتی تکینه‌گرا از مسیر تحول تاریخی تکیه می‌کند؛ این بدان معنا است که سیاست دانش در تمدن، بر این انگاره پای می‌فشارد که تمدن تنها از درون خودش رشد می‌کند و سپس به مناطق پیرامونی تسری می‌یابد. چنین انگاره‌ای باعث می‌شود تا تنگ‌نظری‌های معمول تحقیرگرانه‌ی مردم یک‌جانشین نسبت به «غیر» یا مردمان ادیان، نژادها و سرزمین‌های دیگر، که به طور معمول خود را در تولید رتوریک‌های زبانی «غیر»یت‌سازانه‌ی «انیران»ی، «بربر»، «عجم» یا «کافر» نشان می‌دهد، منطقاً سطحی از امتناع شناخت را نسبت به ماهیت واقعی جهان پدید آورد؛ اهمیت بر کارکردی از زبان غیریت‌ساز است که با تولید گزاره‌های زبانی مخدوش‌سازانه نه تنها امکان دریافت

شناختی طبیعی‌ای را از واحدهای بیرونی از بین می‌برد، بلکه در دل خود حاوی نوعی ذات‌انگاری فرهنگی است. این نکته به طرزی فنی فرایند معرفت‌شناختی‌ای را توضیح می‌دهد که در اندیشه‌ی جهانی‌گرای سده‌ی روشنگری نسبت میان مفاهیمی هم‌چو تمدن و کوچ‌گردی را روشن می‌کرد. بنابرین از این بحث، به صورت‌بندی سطوحی از امتناعات شناختی‌ای می‌رسیم، که پیش آن که چیزی را در باره‌ی در جامعه‌ی کوچ‌گرد بازتاب دهد، بر تصویری امیدبخش دست می‌گذارد که جامعه‌ی اروپایی از خویش ارائه می‌داد.



دیاگرام ۱ نمودار ساختاری *Structural Diagram* دستگاه معرفت‌شناختی روشنگری و سازوکارهای دیگری‌سازیِ کوچ‌گردی. این نمودار ساختاری نشان می‌دهد که منطق معرفت‌شناختی روشنگری در دو سوگیری *تاریخ‌نگاریِ قانون* و *ایده‌ی پیشرفت* از طریق دو مکانیسم تحلیلی‌شان *اقلیمی‌سازی* و *توارد‌گرایی تاریخی*، به بازنمایی جوامع کوچ‌نشین به‌عنوان «دیگریِ تمدن» می‌پردازد. در این چارچوب، تفاوت‌های اقلیمی به تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی تبدیل شده و هم‌زمان،

تاریخ جهانی در قالب روایتی خطی و تکاملی سازمان می‌یابد که در آن جوامع کوچ‌نشین در مرتبه‌ای متوقف‌شده و فروتر از تمدن مستقر قرار می‌گیرند.

۳. طبقه‌بندی کوچ‌گردی و سوگیری‌های آن

تصویر کلی آن چه را که روشنگری از کوچ‌گردی ارائه می‌داد می‌توان در دانش‌نامه‌ی ۲۸ جلدی معروف سده‌ی هجدهم یافت؛ *دانش‌نامه یا فرهنگ منظم علوم، هنرها و پیشه‌ها* (انتشار از سال ۱۷۵۱ تا ۱۷۸۰م) که توسط دیدرو (Denis Diderot 1713-1784) و دالامبر (Jean d'Alembert 1717-1783) منتشر می‌شد، به تعبیری بیان‌گر همه‌ی آرمان‌های فلسفی و سیاسی و اجتماعی‌ای بود که روشنگری برای جهان ارائه می‌داد[۳]. در جلد یازدهم (N – Parkinsone) دانش‌نامه‌ی دیدرو (چاپ دسامبر ۱۷۶۵)، مدخل *Nomades* در بستر جغرافیای باستانی *Géog. anc.* و از منظری اقتصادی توضیح داده می‌شد: «نامی عام که به اقوام گوناگونی اطلاق می‌شد که مسکن ثابتی نداشتند و به طور دائمی برای یافتن چراگاه‌های تازه *pâturages* مسکن خود را تغییر می‌دادند؛ از این رو، این واژه، به قوم خاصی اشاره نمی‌کند، بلکه‌ی شیوه‌ی زندگی یک مردم را نشان می‌دهد» (Encyclopédie, Vol. 11, 1765, pp. 201-202)[۴].

نویسنده‌ی مدخل مربوطه در باره‌ی ماهیت کوچ‌گردی ادامه می‌دهد: «... پلیبیوس Polybius در نومیدیه از کوچ‌گردان *massyles* و *mascœsyliens* یاد می‌کند. بنابراین نمی‌توان انکار کرد که در آفریقا، و حتی در نومیدیه، اقوامی وجود داشتند که کوچ‌گرد بودند؛ یعنی مردمانی که هرگاه چراگاه‌هایشان رو به پایان می‌رفت، محل زندگی خود را تغییر می‌دادند» (Ibid: 202).

تعریف کوچ‌گردی نه بر اساس *تحرک دائمی* که بر اساس ماهیت اقتصادی آن، یعنی نیاز به علوفه‌های تازه انجام می‌شود. از سوی دیگر، نویسنده از سه دسته‌ی کوچ‌گر نام می‌برد: عرب‌ها، نومیدی‌ها و سکائیان که همگی با معیار واحد *نیاز به علوفه‌ی تازه* تعریف می‌شوند. منطق اقلیمی‌سازی و تواردگرایی تاریخی که کوچ‌گردی را در دستگاه‌های نظری منسجم و پیچیده طبقه‌بندی می‌کردند، هنوز در دانش‌نامه‌ی دیدرو دیده نمی‌شود؛ اما زمینه‌ی نظری آن فراهم است: تقلیل انواع زیست‌های کوچ‌گردی به یک ساخت اقتصادی بدوی که به دوسوگیری زیر تبدیل می‌شود.

۳. ۱. سوگیری اول: تاریخ‌نگاری قانون

جنبه‌ی نخست را از ایده‌های روشنگری در دیگری‌سازی کوچ‌گردی، می‌باید در زمینه‌ی پژوهش‌های مرتبط با تاریخ‌نگاری قانون در آثار مونتسکیو دید. با این حال، رویکرد *تاریخ‌زدایانه‌ی* مونتسکیو، نوعِ زمینه‌سازی از امتناعات شناختی سده‌ی روشنگری را در نگاه به جامعه‌ی کوچ‌گرد فراهم می‌آورد که در کارکرد ضمنی خود برای نشان دادن جایگاهی استفاده می‌شد که اروپا ادعا می‌کرد در اختیار دارد؛ این زمینه بعدتر در ساختن *زمان‌های اجتماعی تودرتو اما متعارض* ایده‌ی ترقی نقش داشت. کالینگوود (R. G. Collingwood 1889-1943) در شرحی که بر سیر تحول فلسفه‌ی تاریخ نوشته است، مونتسکیو را مورد نقد قرار می‌دهد که او به جای آن که تحول تاریخی از مبنای عقل آدمی توضیح دهد که در آن انسان صاحب عاملیت است، با ارجاع به عاملیت اقلیمی می‌فهمید[۵]؛ از این رو، «انسان جزئی از طبیعت» پنداشته می‌شد؛ و به همین نسبت، «توضیح رخداد تاریخی» نیز «[در درجه‌ی اول، با دیدن] واقعیت‌های طبیعت» ممکن می‌شد. تاریخی که

بدین نحو فهمیده شود، به «تاریخ طبیعی انسان» یا «انسان‌شناسی»ای فروکاهیده می‌شود که «نهادهایش نه به مثابه ابداعاتی که عقل در جریان تکامل خلق می‌کند»، دانسته می‌شود، که هم‌چو «پیامدهای ضروری علل طبیعی» خواهند بود. این دیدگاه به منزله‌ی مفروض گرفتن چیزی به نام «طبیعت انسان» به مثابه امر تغییرناپذیر و ثابت است که «تغییر تاریخی» را تنها به عنوان «شیوه‌های متفاوت»ی در جریان «واکنش به محرک‌های گوناگون» می‌سازد (Colingwood, 1946: 78-79). تاریخ‌نگاری‌ای که بدین شکل نوشته شود، در بطن خود حاوی کارکردی غیرتاریخ‌نگارانه از منظر زدودن مدخلیت حیات انسانی است؛ چه اگر تاریخ‌نگاری روند پویای تطور حیات انسانی، یا تبلور عقل بر زمین باشد، تقلیل واحدهای فرهنگی به پدیده‌های طبیعی بر اساس شرایط اقلیمی، در واقع *ناتاریخی‌کردن* همه‌ی آن‌ها است. بنابراین در بطن اندیشه‌ی مونتسکیو انگاره‌ای مبنی بر فروکاست کوچ‌گردی به موجودیتی فاقد عاملیت تاریخی دورن‌زا پنهان است.

بحث در این جا، بر سر نشان دادن این نیست که روشنگری در فهم جهان فرا–اروپایی یک‌سره به خطا رفته است و مقاله‌ی حاضر نیز نگرانی‌ای در رد و تثبیت ایده‌های روشنگری از کوچ‌گردی یا نوعی برابرسازی میان دو واحد زیستی یکجانشینی و کوچ‌گردی ندارد؛ اگرچه استفاده از عباراتی هم‌چو صحراگردی/شبانی/وحشیان/بربرها، از اساس حامل خاطره‌ی وحشت‌انگیز تاریخ‌نگاری است؛ با این‌حال، مسئله برای ما، نشان‌دادن ساختاری از بازتعریف، سلطه و تقلیل است که در منطق شناختی روشنگری در نگاه به جهان فرا–اروپایی وجود داشت. در این جا، نمی‌توان حتی از لفظ «غیرِ اروپایی» سخن گفت؛ چراکه در پس پشت همین لفظ نیز، نوعی اروپامحوری پنهان، و منطق کژتابانه‌ای وجود دارد که معنای نهایی سخن را با مفروض گرفتنِ *مبداء بودن اروپا* از پیش منحرف می‌کند. به همین دلیل، مقاله‌ی حاضر علاقه‌ای برای اثبات کوچ‌گردی ندارد؛ در واقع، برای این متن، نه کوچ‌گردی مهم است و نه تمدن؛ بلکه «دانش در باره‌ی کوچ‌گردی» موضوع مطالعه است. از این رو، نخستین خطا، و مهم‌ترین خطای بافتارساز (Context) در کژتابی از زیست کوچ‌گردی در همین جا است که شکل می‌گیرد؛ «فقدان نگاه انتقادی» (ibid) در مونتسکیو نه تنها به سنت شناختی‌ای منتهی شد که از اساس حامل سوگیری، و در نتیجه ناتوانیِ شناختی است، بلکه برای فهمیدن مراحل بعدی تطور اندیشه‌ی روشنگری در تصویرپردازی از زیستِ دیگری‌شده‌ی کوچ‌گردی نیز ضروری است؛ چنان که کالینگوود در نتیجه‌گیری از اهمیت مونتسکیو می‌گوید تأکید او بر رابطه‌ی انسان با زیست‌محیط، حتی در صورتی که ماهیت این رابطه را به نادرستی فهمیده باشد، و نیز تأکید بر عوامل اقتصادی که به نظر او زیربنای نهادهای سیاسی‌اند، در توسعه‌ی آینده‌ی اندیشه‌ی تاریخی از اهمیتی اساسی برخوردار است (ibid)؛ از این رو، مقاله‌ی حاضر بحث خود را در سوگیری نخست، و زمینه‌ساز، با کاوش در مکانیسم تحلیلی مونتسکیو، یعنی اقلیمی‌سازی آغاز می‌کند.

۳. ۱. ۱. مکانیسم تحلیلی: اقلیمی‌سازی

تشریحِ طبیعیِ تاریخ که مد نظر مونتسکیو بود، و از طریق مکانیسم تحلیلی او، اقلیمی‌سازی، سوگیری مبنایی‌ای است که اندیشه‌ی جهانی روشنگری در دیگری‌سازی از کوچ‌گردی ارائه داد. اما ما از اقلیمی‌سازی به تحلیل خاصی از روشنگری ارجاع می‌دهیم که تفاوت فرهنگی را به *ضرورت زیست‌محیطی* تقلیل می‌دهد. بدیهی است که عناصر محیطی نقش کلیدی در شکل‌دهی به فرهنگ ایفا می‌کنند، اما اقلیمی‌سازی تاریخی به شیوه‌ای که در روشنگری به کار رفته است و ما منظور

می‌کنیم، نوعی *تاریخی‌زدایی* از تحول جامعه‌ی کوچ‌گردی ارائه می‌دهد که نه بر اساس فرایندهای تاریخمندانه حرکت می‌کند، که به عنوان محصولات طبیعی گرما و سرما، جغرافیا و شیوه‌های مکانیزه‌شده‌ی معاش فهمیده می‌شود.

مهم‌ترین شرح اقلیمی‌سازی را می‌توان به طور مشخص در *روح‌القوانین* (De l'esprit des Lois, 1748)[۶] یافت. مقداری از فلسفه‌ی سیاسی مونتسکیو بر اساس نسبت میان طبیعت و امکانات آن، و شکل‌گیری‌های نهادهای فرهنگی نوشته شده. او خود در تز مرکزی کتاب چهاردمش: *بر ارتباط میان قانون و طبیعت اقلیم*، چنین شرح می‌دهد: «به راستی، قابل تصدیق است که شیوه‌ی روح و عواطف قلب انسان در اقالیم مختلف تفاوت‌های شدیدی دارند؛ از این رو، *قوانین* نیز که در نسبت با کیفیتِ روح و قلب شکل‌گیرند، می‌بایست متفاوت باشند» (Montesquieu, 1824: Livre, XIV, Chap, I, p, 33).

آن چه که پیش‌تر، پیرامون نقادی بنیامینی–آدورنویی ایده‌ی Naturgeschichte گفتیم[۷]، به طور مشخصی در نسبت با روشن کردن تصویر مونتسکیو از کوچ‌گردی کاربرد دارد. ایده‌ی تاریخ–طبیعت بیان می‌کند که چه‌گونه ساختار سلطه به طبیعی‌کردن تاریخ می‌پردازد و از این طریق، راه را بر هرگونه نقادی بنیادین از آن چه «بدیهی» می‌شود، می‌بندد. ایده‌ی تاریخ–طبیعت نخست در اندیشه‌ی بنیامین (Walter Benjamin, 1892-1940) به صورت تمثیل پدیدار شد، و بعد در فلسفه‌ی انتقادی تئودور آدورنو (Theodor W. adorno, 1903-1969) به صورت مقوله‌ی مرکزی در نقد تاریخ‌باوری روشنگری و منطق سلطه درآمد[۸]. *تاریخ‌زدایی* مونتسکیو در این مبحث، و تقلیل کوچ‌گردان به دست‌رنج طبیعت، نوعی مصنوعی‌سازی از تاریخ به مثابه فعلیت انسان ارائه می‌دهد؛ اقلیمی‌سازی‌ای که طی آن وضعیتِ مشروطِ تاریخی، به عنوان ضرورت زیست‌محیطی به واحدهای فرهنگی فرا–اروپایی تحمیل می‌شود؛ در زبان آدورنویی: طبیعی کردن تاریخ؛ این در نقطه‌ی مقابل تمدن اروپایی فهمیده می‌شود که الگوی پویایی از تحول تاریخی ارائه می‌دهد.

مونتسیکو برای اثبات دیدگاه خود به فرض گرفتن اثر رخوت‌آور هوای گرم در کاهش تهور و قدرت بدنی انسان‌ها می‌پردازد و نشان می‌دهد که اقلیم گرم چه طور نوعی بزدلیِ بردگی‌آفرین در خلق‌وخوی مردمان ایجاد می‌کند؛ و سپس می‌نویسد که اقلیم سرد قدرت بدنی و روحی سکنه‌ی مناطق سردسیر را در تحمل مصائب سخت، شجاعت و تهور تقویت می‌کند (Ibid: 123-124). تندی آب‌وهوای گرم و سرد و عدم وجود منطقه‌ی معتدل در آسیا نیز باعث تندی روحیات آسیائیان در خوی بردگی یا شجاعت متهورانه و تقسیم آن‌ها به ملل مفتوح و فاتح می‌شود (Ibid: 128). سپس قیاس میان حالات روحی اروپائیان که چون همگی در منطقه‌ی معتدل زندگی می‌کنند، در شجاعت و قدرت با یک‌دیگر برابراند، با نابرابری سکنه‌ی نواحی دارای آب‌وهوای تند: گرمسیر و سردسیر (نواحی آسیا که ملتی را بنده و دیگری را غالب می‌سازد) مونتسکیو را به این نتیجه می‌رساند که آسیائیان «برده/بنده»اند ***la servitude*** و مردم اروپا بر خلاف آن‌ها داری قدرت برابر و زیادی‌اند؛ و این از دلایلی است که چرا آزادی در آسیا هرگز رشد نیافته است(Ibid: 128).

مونتسکیو در کتاب هجدهم می‌نویسد: «آنان که با رمه‌هایشان زندگی می‌کنند [تنها بیش‌تر از] کسانی که شکار می‌کنند به قوانین احتیاج دارند» (Montesquieu, Tome 2, Livre. XVIII, Chap. VIII, p. 145).

مونتسکیو به فراخور بحث کوچ‌گردان را با «بربرها» یکی می‌انگارد: «بربرها معمولاً مردمان کوچکی‌اند که می‌توانند متحد شوند ... [و آن‌ها] مردمان شبانکار/کوچ‌گرداند ... [این گروه] تارتارها هستند که می‌توانند با یک‌دیگر متحد شوند» (Ibid: 147-148). نخستین نکته در دیگری‌سازی ادبیات روشنگری در همین جا شکل می‌گیرد. مونتسکیو نخست از

مبنای «کار بر زمین» وجه تمایزی برای ساختن دوگانه‌ی متمدن و وحشی می‌سازد؛ با فرض گرفتن کشاورزی به عنوان مبنای «عظمت ملت‌ها»، از آن جایی که «کوچ‌گردان» برای «زنده ماندن به سرزمین‌های وسیع نیاز دارند ... به سختی می‌توانند ملت بزرگی تشکیل دهند» (Ibid: 147).؛ از همین جا است که مونتسکیو تفاوت‌های بعدی میان دو شیوه‌ی زندگی را برای برساختن نوعی «تمایز» قاعده‌مند می‌کند. او با فرض گرفتن *فقدان ضوابط سامان‌مند* می‌نویسد «سرزمین‌های نامحدودی که کوچ‌گردان/وحشیان در آن زندگی می‌کنند، باعث می‌شود تا اختلافات ایشان بر سر زمین‌های کشت‌نشده پدید آید»؛ این در حالی است که در اروپا، از آن جایی که حقوق و مالکیت خصوصی در سامانه‌ی منظم قوانین به رسمیت شناخته شده است، اختلاف مردمان بر سر «میراث» شکل می‌گیرد؛ به کار بردن «میراث» به طور ضمنی نشان‌دهنده‌ی دستگاه حقوقی مدونی است که با به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی، امکانیتِ ارث را محقق می‌کند. اما در شرایط فقدان مالکیت که خود با زمینِ کشت‌شده و شکل‌گیری اقتصاد یکجانشینی همراه است، تعارضات کوچ‌گردان/وحشیان حول «شکار، ماهی‌گیری، علوفه‌ی احشام و بردگان» پدید می‌آید. از این رو، مونتسکیو تمایز دو جامعه را در تمایز دو سطح قانونی می‌بیند: ***le droit des gens*** در میان کوچ‌گردان و ***le droit civil*** در میان متمدنان. اولی به مجموعه‌ی قواعدی اشاره دارد که رابطه‌ی بیرونی بین واحدهای اجتماعی هم‌چو قبایل، دولت‌ها، گروه‌های فاقد دولت و ... را مشخص می‌کند؛ و دومی، *قانون مدنی*، به روابط میان *شهروندان* اروپایی اشاره می‌کند به پشتوانه‌ی سنت مدنی و حقوقی مدرن تنظیم می‌شود.

بدین ترتیب چون کوچ‌گردان در وضعیت *فقدان سرزمین* ***n'ayant point de territoire*** قرار دارند، و از این رو، صاحب دولت مدرن نیز نیستند، به خودی خود وجود سطوح پیشرفته‌ی قانون مدنی نیز بی‌توجیه می‌شود. در واقع در اندیشه‌ی مونتسکیو، «مردمی که زراعت نمی‌کنند [شکارچیان و کوچ‌گردان] به جای قوانین، *اخلاقیات زیستی* یا *آداب و رسوم* ***mœurs*** دارند» (Ibid:149).آفرینش تمایز یکجانشین و کوچ‌گرد معانی ضمنی و پنهان دیگری را می‌سازد؛ هم‌چنان که دل‌مشغولی سده‌ی روشنگری در پیوند با تمدن مشخص می‌کرد، مونتسکیو به طور مستقیم شرط امکان تمدن را در وجود قانون مدنی، سرزمین و مرزهای تثبیت‌شده می‌بیند. در حالی که کوچ‌گردی را بر اساس تحرک دائمی، فقدان سرزمین و اراضی کشت‌نشده تبیین می‌کرد. بدین نسبت، تفاوت میان دو جامعه‌ی متعارض، نه صرفاً در سطح معیشتی یا اقتصادی، بلکه به شیوه‌ای فضایی، حقوقی و تاریخی صورت‌بندی می‌شود؛ زراعت، مالکیت و ثبات سرزمینی شرط امکان تمدن‌اند که به نوبه‌ی خود قانون مدنی را فراهم می‌آورند. در حالی که جامعه‌ی کوچ‌گرد بر منطق عقب‌مانده‌ای از ***le droit des gens*** و ***mœurs*** به مثابه فقدان یا دیگریِ شرایط تمدنی معرفی می‌شود.

با چنین ترتیبی است که مونتسکیو از اعراب و تاتارها به عنوان«کوچ‌گردان/شبانان» ***des peuples pasteurs*** (Ibid: 154). سخن می‌گوید؛ و وضعیت زیستی آنان را به مثابه فقدان تمدن معرفی می‌کند. پس از قاعده‌مند کردن تحول تاریخی بر مبنای عاملیت اقلیمی، دیگری‌سازی مونتسکیو بر اهمیت «تقسیم زمین» ***le partage des terres*** صورت می‌گیرد؛ او می‌نویسد: «این تقسیم زمین است که به طرز اساسی قانون مدنی را افزایش می‌دهد»؛ تقسیم زمین در این جا، نه تنها به معنی وجود مالکیت خصوصی است، بلکه لحظه‌ی خاصی را در فرایند دیگری‌سازی مونتسکیو می‌سازد که *زمینِ زراعت‌شده و تقسیم‌شده* به عنوان مبنای نظم سیاسی و حقوقی وارد ساختار مدنی می‌شود: یعنی شرط امکان مدنیت جدید؛ به همین دلیل، در ادامه نوشته شده است که: «در میان مردمانی که زمین را تقسیم نکرده‌اند، قوانین مدنی اندکی

وجود دارد». مونتسکیو اشاره می‌کند که مشخصه‌ی این گروه از مردمان، فقدان عناصری است که در جامعه‌ی مدنی آرام یافت می‌شود؛ از آن جایی که کوچ‌گردان «در مراتع و جنگل‌ها سرگردان‌اند»، نمی‌توانند ثباتی را فراهم آورند که لازمه‌ی جامعه‌ی مدنی است. از این رو است که به عنوان مثال در میان ایشان پیوند زناشویی هیچ امنیتی –چنان که در اروپا مطرح است– ندارد (Ibid: 149). بدین ترتیب، مونتسکیو از شیوه‌ی زیست کوچ‌گردی، عنصر مرکزی‌ای مبتنی بر *ناپایداری* بیرون می‌کشد و بلافاصله آن را با جامعه‌ی اروپایی متضادسازی می‌کند که به عنوان مثال در نمونه‌ی ازدواج که این از طریق که «زن در خانه می‌ماند، تثبیت می‌شود» ***où il est fixé par la demeure***؛ پیامد ضمنی این عبارت، یعنی انحصاری کردن رابطه‌ی جنسی: تک‌همسری یا تثبیت بدنِ زن در نظم حقوقی جدید، و در نتیجه تثبیت مفهوم خانواده که مبنای هر اجتماع معناداری از انسان‌ها است؛ در حالی که به نقل مونتسکیو: کوچ‌گردان «هم‌چو حیوانات ***les bêtes*** با یک‌دیگر می‌آمیزند» (Ibid: 150).

این وابستگی معیشت این مردمان به دام‌ها است که منجر به چنین شیوه‌ی زیست ناپایداری شده است: «کوچ‌گردان نمی‌توانند از رمه‌هایشان جدا شوند؛ چرا که رمه [وسیله‌ی] معیشت آن‌ها است؛ و نیز، نمی‌توانند از زنان‌شان که نیازمند مراقبت‌اند، جدا گردند. از این رو، همه‌ی ایشان باید با یک‌دیگر باشند: به ویژه از آن جهت که کوچ‌گردان معمولاً در سرزمینی هموار و باز [بی‌دفاع] زندگی می‌کنند که در آن استحکامات اندکی وجود دارد، و در نتیجه زنان، کودکان و گله‌هایشان می‌توانند طعمه‌ی دشمنان شوند» (Ibid).

فقدان آرامش در اثر نحوه‌ی عملکرد مکانیسم‌هایی که زندگی کوچ‌گردی را به جریان مداومی از بی‌ثباتی سیاسی تبدیل کرده است، مراحل بعدی توسعه‌ی تاریخی را نیز شکل می‌دهد. مونتسکیو بی‌ثباتی دائمی کوچ‌گردان را به عنوان توضیحی برای فقدان فهم مدنی در آن‌ها به کار می‌بندد؛ و گفتنی است که تنها لحظه‌ای که مونتسکیو از *قانون مدنی* برای تاتاران استفاده می‌کند، در اشاره به سنت میراث‌بری پسر کوچک و حفظ اجاق خانه توسط او است (در کتاب هجدهم، فصل بیست‌ویکم[۹])؛ و در این قسمت نیز، از نو، به جای ***le droit civil*** از ***le droit des gens*** برای صورت‌بندی فهم حقوقی عقب‌مانده‌ی آن‌ها، و نیز برای نشان دادن دوباره‌ی تصویر مدنی اروپایی از شهر استفاده می‌کند. مونتسکیو می‌نویسد تاتارها «هیچ شهری ندارند»؛ این بدان معنا است که تاتارها اصلاً به علت شیوه‌ی زیستی‌شان نمی‌توانند فهمی از شهر داشته باشند: «تمام جنگ‌های [تاتارها] با شتاب و خشونت انجام می‌شود. هرگاه امید پیروزی داشته باشند می‌جنگند، و هرگاه چنین امیدی نداشته باشند به ارتش قوی‌تر می‌پیوندند؛ با چنین عادتی است که مطابق قواعد مردمان ***le droit des gens***، شهری که توان مقاومت [در برابر ایشان] ندارد، نباید مانع پیش‌روی‌شان شود» (Ibid: 156-157). در این‌جا است که مونتسکیو تصویر خود را از فهم (نا)مدنی تاتارها صورت‌بندی می‌کند: «[تاتارها] شهر را نه به مثابه اجتماعی از ساکنان ***une assemblée d'habitants*** بلکه به عنوان جایی می‌دیدند که [انسان‌ها] از قدرت آن‌ها پناه می‌گرفتند» (Ibid: 157).

۳. ۱. ۲. ژرژ–لوئی بوفون

مکانیسم اقلیمی‌سازی در آثار دیگر سده‌ی روشنگری، حتی چهره‌ای رادیکال‌تر به خود می‌گیرد. هم‌وطن مونتسکیو، ژرژ–لوئی بوفون (Georges-Louis Leclerc, Comte de Buffon 1707-1788) در *تاریخ طبیعی: کلیات و جزئیات* (۱۷۶۳)[۱۰]، به ترسیم رابطه‌ی بسیار جسورانه‌تری میان اقلیم و فرهنگ، و در نتیجه دیگری‌سازی کوچ‌گردی می‌پردازد.

بوفون نیز عاملیت اقلیم را در جایگاه شکل‌دهی به سطوح پیشرفت، و در نتیجه، ارزیابی وضعیت تمدنی قرار می‌دهد. او شدت آب‌وهوای سرد و گرم را «دو حد نهایی مشترک» می‌بیند که به علت «خشکی»، ویژگی‌های نژادها را به شیوه‌ی یکسانی تحت تأثیر قرار می‌دهد (Buffon, 1853: 134)[۱۱]. اما در عین حال، کوچ‌گردانی را که از پیش‌تر تحت دترمنیسم اقلیمیِ اویند را تحت مؤاخذه قرار می‌دهد که برای پیشرفت سطوح تمدنی تلاش نمی‌کنند. بوفون می‌نویسد:

«تمام تاتارها گندمگون‌اند، حال آن که اروپاییانی که در همان عرض جغرافیایی زندگی می‌کنند سفیدپوست‌اند. به نظر می‌رسد علت این تفاوت آن باشد که تاتارها همواره در معرض هوای آزاد قرار دارند؛ شهر و سکونتگاه ثابت ندارند؛ بر روی زمین می‌خوابند؛ و در همه‌ی امور، زندگی‌ای خشن و وحشیانه دارند. همین شرایط کافی است تا آنان نسبت به اروپاییانی که هیچ‌یک از وسایل آسایش و رفاه زندگی برای ایشان کم نیست، کمتر سفیدپوست باشند» (Ibid: 133).

همین تعارض در خصوص چینیان نیز دیده می‌شود که علی‌رغم شباهت ظاهری و اقلیمی به تارتارها، با ساختن تمدن توانسته‌اند از تأثیر اقلیم بکاهند: «چرا چینی‌ها از تاتارهایی که در تمام ویژگی‌های چهره به آنان شباهت دارند سفیدترند؟ زیرا در شهرها زندگی می‌کنند؛ متمدن‌اند؛ و ابزارهای لازم برای محافظت از خود در برابر سختی‌های آب‌وهوا را در اختیار دارند، در حالی که تاتارها همواره در معرض آن قرار دارند» (Ibid: 134).

منطق دیگری‌سازی سده‌ی روشنگری از جهان فرا–اروپایی هم‌چنان به تولید انبوه تصاویری از *بی‌نظمی* ادامه می‌دهد تا جایگاه خویش را به عنوان محور تمدن تعریف کند. با این حال، در برخی موارد، هم‌چو اثر بوفون این دیگری‌سازی به ورطه‌ی «یک‌دست‌سازی قومی»، «اخلاق‌زدایی» و «طبیعی‌سازی خشونت» می‌افتد. بوفون می‌نویسد:

«مردمان ایران، عربستان، ترکیه، مصر و سراسر بربرستان (Barbary) را می‌توان هم‌چو مردمی واحد در نظر گرفت: مردمی که در زمان محمد و جانشینان او، سرزمین‌های عظیمی را مورد هجوم قرار دادند، قلمروی خود را گسترش دادند و به طور گسترده [با بومیان اصلی تمام این مناطق] درآمیختند. ایرانیان، ترک‌ها و مورها تا حدی متمدن شده‌اند؛ اما عرب‌ها [که در ادبیات سده‌ی روشنگری به عنوان کوچ‌گرد در نظر گرفته می‌شدند]، در بیشتر موارد، در وضعیتی از آزادی باقی مانده‌اند که مستلزم نوعی بی‌اعتنایی به قوانین است. آنان هم‌چو تاتارها، بدون نظم، بدون حکومت و تقریباً بدون جامعه زندگی می‌کنند: دزدی، غارت و خشونت از نظر رهبرانشان مجاز شمرده می‌شود؛ به اعمال ناشایست خود افتخار می‌کنند؛ برای فضیلت کوچک‌ترین احترامی قائل نیستند؛ و از میان همه‌ی قراردادهای انسانی، تنها آن‌هایی را پذیرفته‌اند که از تعصب و خرافه سرچشمه می‌گیرند» (Ibid: 125).

اما نکته‌ی پیچیده، و پرسش‌برانگیز در خصوص مکانیسم تحلیلی اقلیمی‌سازی در اندیشه‌ی بوفون، تقلیل بخشی از فرا–اروپا به جهانی کاملاً زیستی، و تهی از پیچیدگی‌های انسانی است. مقایسه‌ی بوفون میان یک تارتار و اسب او، به کارگیری همان منطقی از دترمنیسم طبیعی است که در تحلیل شیوه‌ها و کیفیت‌های خاص بُروز ویژگی‌های فرهنگی در میان کوچ‌گردان برمی‌شمرد:

«تاتارها تقریباً همان‌گونه با اسب‌هایشان زندگی می‌کنند که عرب‌ها. هنگامی که اسب‌ها به هفت یا هشت‌ماهگی می‌رسند، کودکان خردسال بر آن‌ها سوار می‌شوند و به نوبت، اندکی آن‌ها را به راه رفتن و تاختن وامی‌دارند. بدین سان، به تدریج اسب را رام می‌کنند و به تحمل گرسنگی‌های طولانی عادت می‌دهند. ... در شش یا هفت‌سالگی آن‌ها را به تحمل خستگی‌هایی شگفت‌آور وادار می‌کنند: چنان که دو یا سه روز پیاپی بدون توقف سفر می‌کنند؛ چهار یا پنج روز را بدون آذوقه، جز مشتی علف در هر هشت ساعت می‌گذرانند، و حتی به بی‌آب ماندن در یک شبانه‌روز کامل نیز عادت داده می‌شوند ... در تاتارستان

کوچک نیز اسب‌هایی وجود دارند که تمامی ویژگی بد و خوب اسب‌های تاتارستان بزرگ را دارا هستند ... و این امر نشان می‌دهد که چه‌گونه عادات یک‌سان و تربیت مشابه، خصلت‌های مشابهی را در این حیوانات پدید می‌آورد» (Ibid: 175).

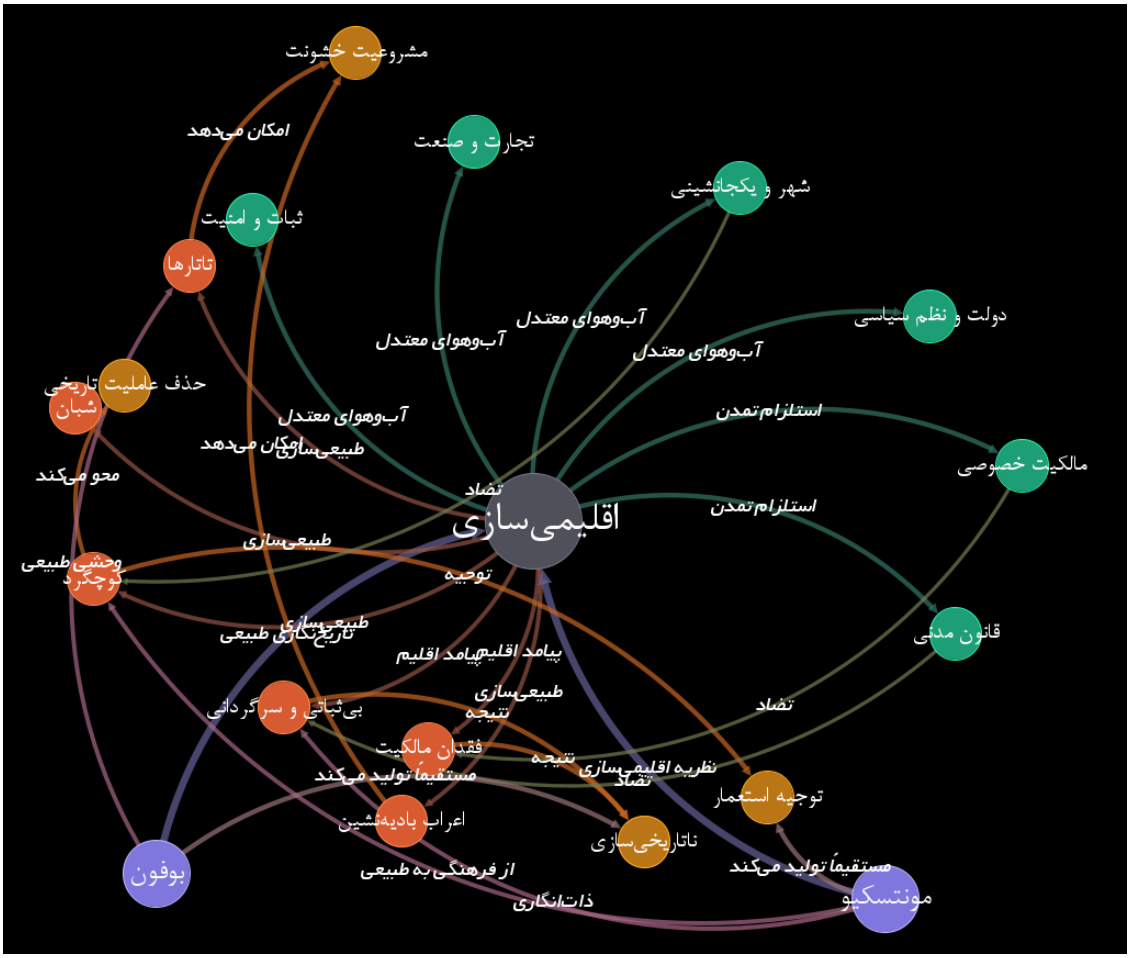
در انتها *same manners, and the same education, give the same disposition to these animals* نشان می‌دهد که دستگاه تحلیلی اقلیم‌گرایی سده‌ی روشنگری همان منطق دترمنستیکی را که در رابطه‌ی میان انسان و طبیعی می‌دید، در رابطه‌ی حیوان و طبیعت از یک سو، و از سوی دیگر در رابطه‌ی انسان و حیوان نیز برجسته می‌کرد. با حذف مرز میان فرهنگ و طبیعت، همه چیز فرومی‌پاشد: مرز میان انسان، اقلیم و حیوان؛ و با طبیعی کردن اخلاق، حتی اسب تاتار نیز می‌بایست مانند صاحبش، خشن، وحشی و کم‌نیاز باشد. صفاتی که بوفون برای رمه‌ی کوچ‌گرد برمی‌شمرد، تقریباً همانی است که در فرد کوچ‌گرد نیز دیده می‌شود؛ و این دقیقاً همان لحظه‌ی عزیمتی است که *نژادگرایی علمی* (Scientific Racism) از آن برخاست و اروپا را درگیر ماهیت اخلاقی بحران‌های استعمار و هولوکاست کرد. با این حال، از منظری تحلیلی، مونتسکیو هم‌چنان جدی‌ترین مدافع، و به تعبیری، واقع‌گراترین نویسنده‌ی مکانیسم اقلیمی‌سازی می‌ماند، و قادر است تا از آن تصویرهای بزرگ‌تری برای مسیر آینده‌ی تاریخ فراهم کند. در تصویری که مونتسکیو از حکومت آرمانی قابل تحقق در اروپا می‌دید، آزادی سیاسی یک جامعه بر اساس مناسبات و حقوق مدنی *Civique Droits* تعریف می‌شد: «آزادی سیاسی برای یک شهروند *citoyen* آن آرامش روح ناشی از عقیده‌ای است که باور دارد هر شهروند امنیت خودش را دارد ... دولت موظف است شرایطی را فراهم کند که شهروندی از شهروند دیگر نترسد» (Montesquieu, 1824: 305).

در برابر چنین تصویری از حقوق شهری، جوامعی بودند که قدرت در آن‌ها مبنای روابط نظامی داشت. او می‌نویسد که در این جوامع، بر خلاف جوامع آزاد، حکومت استبدادی *Les États Despotiques* نیازمند وجود یک رابطه‌ی اطاعت بی قید و شرط است (Ibid: 53). این یعنی ترس عنصر اصلی رابطه‌ی میان مردم (در این جا به معنی بردگان) و حکومت خودکامگی/استبدادی را می‌سازد (Ibid: 57). چنین چیزی در شکل ضمنی خود به معنای عدم نیاز به قانون مدنی شهری است. «تنبلی ذهن که با فساد جسم آمیخته است» باعث می‌شود تا «شرقی‌ها عاجز از انجام هر کار و تلاشی باشند ... که همین موجب شده تا آداب، قوانین، رسوم و حتی طرز لباس پوشیدن آن‌ها، همانی باشد که یک هزار سال پیش بود» (Tome 2, Livre, XIV. Chap. IV, P. 42). از این منظر، مونتسکیو وقتی که به شرقِ کوچ‌گرد نگاه می‌کرد، جوامعی را می‌دید که بر اساس مناسبات قرون وسطایی اداره می‌شدند؛ نظامیان ینی‌چری در عثمانی، قزلباش‌ها در دولت صفوی و رقابت‌های نظامی قبایل در دوره‌ی پس از سقوط، و سامورایی‌ها در ژاپن، نسبتاً هم‌عصر با اروپایی که در حال تحول بزرگ خود به مناسبات حقوق مدنی/شهری بود، تصویری را بازتاب می‌داد که مونتسکیو از آن برای فهم مسائل معاصر اروپا استفاده می‌کرد. شکل‌گیری هویت‌های ملی در اروپا، با افزایش شمار ارتش‌های سلطنتی همراه بود. همین مسئله در نگاه مونتسکیو «بیماری»ای تلقی می‌شد که با افزایش رقابت بین پادشاهان اروپایی برای داشتن نفرات بیش‌تر سرباز، با خود ویرانی و فقر به بار می‌آورد. این افزایش مسابقه‌ی نظامی میان پادشاهان اروپایی، آن‌ها را وا می‌دارد تا به خرید متحدین و از دست دادن ثروت نقره‌ی خود بپردازند که منجر به افزایش دائمی مالیات‌ها می‌شود. مونتسکیو به عنوان نتیجه‌ی [افزایش] سربازها می‌نویسد که «به زودی چیزی نخواهیم داشت، جز سربازها، و ما چونان تارتارها خواهیم شد» (Tome 2, Livre. XIII, Chap. XVI, P. 26). در چنین مقایسه‌ای، تاریخ و فرهنگ جوامع شرقی در زمینه‌ی امپراتوری مغول، و به طور کلی

کوچ‌گردان، برای مونتسکیو آیینه‌ای را تشکیل می‌دهد که به نظریه‌پردازی در باره‌ی جایگاه و آینده‌ی اروپا بپردازد. از این نظر، نگاه به کوچ‌گردان برای اندیشمندانی مانند مونتسکیو، در فرایندی از بازیابی قدرت اروپایی فهم می‌شود. به ویژه برای او، این تصویری است که می‌بایست اروپا را از تبدیل شدن بدان بر حذر داشت.

۳. ۱. ۳. جمع‌بندی نخست

دیگری‌سازی کوچ‌گردی در اندیشه‌ی سده‌ی روشنگری فرایندی چندلایه بود؛ گرایش تازه و پررنگی که در فلسفه‌ی تاریخ روشنگری و تاریخ مدنی شکل گرفت، ارائه‌ی تبیین‌هایی از منشاء تفاوت نظام‌های اجتماعی بود. مونتسکیو به عنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی تاریخ قانون، تفاوت نظام‌های مدنی‌وقانونی را به شرایط اقلیمی و زیستی پیوند داد؛ ازاین منظر، صورت‌بندی‌های اجتماعی نه به عنوان فرایند تکامل خرد جهان‌شمول انسانی معرفی می‌شوند، که به مثابه ضرورت‌های زیست‌محیطی‌ای مورد بررسی قرارمی‌گیرند که از شرایط ویژه‌ی اقلیمی و تفاوت‌های آن ناشی می‌شوند. این معرفت‌شناسی خاصی است که با برساخت «کوچ‌گر بدوی» زیست کوچ‌گردی را به منزله‌ی «وضعیت متوقف‌شده» و پیامدی از تفاوت‌های اقلیمی بازنمایی می‌کند. این لحظه‌ی عزیمتی است که نظام دانایی روشنگری مونتسکیو و بوفون، تفاوت اجتماعی را «مکان‌مند» می‌کند؛ با این حال، مکان‌مند شدن تفاوت، به تنهایی برای تثبیت تمایزگذاری یا دیگری‌سازی کوچ‌گردی کافی نبود؛ در مرحله‌ی بعد، یعنی سوگیری دوم: ایده‌ی پیشرفت و مکانیسم تحلیلی تواردگرایی تاریخی، تفاوت اجتماعی در قالب سلسله‌مراتب زمانی بازآرایی کرد، و از رهگذر ساختن زمان‌های اجتماعی، کوچ‌گردی را «زمان‌مند» کرد (به گراف شماره‌ی ۱، شبکه‌ی **مفهومی اقلیمی‌سازی** رجوع کنید).



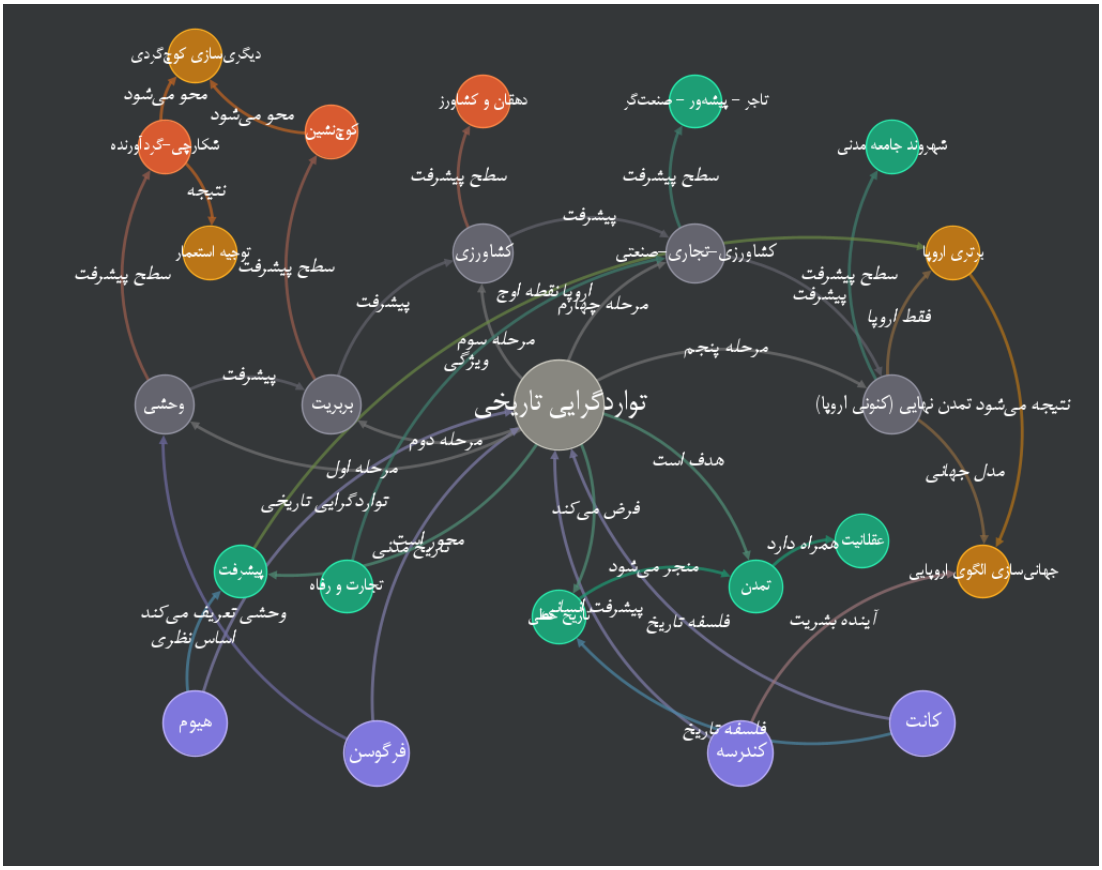
گراف ۱. شبکه‌ی مفهومی اقلیمی‌سازی؛ ساخته‌شده در محیط Gephi, Ver. 0.11.2: این گراف یک ساختار *ستاره‌محور* *Star Network* دارد که گره مرکزی *node* اقلیمی‌سازی در مرکز قرار گرفته و تمامی مفاهیم، گره‌ها و یال‌ها/ارتباط‌ها *edge* از آن منشعب شده‌اند. گراف نشان می‌دهد که چه‌گونه مونتسکیو و بوفون، از طریق مکانیسم اقلیمی‌سازی، کوچ‌گردی را از یک واقعیت فرهنگی–تاریخی به امری طبیعی و ذاتی تبدیل کردند. گره مرکزی *node* به رنگ خاکستری اقلیمی‌سازی است. دو متفکر اروپایی (بنفش) با خطوط ارتباط/یال‌های *edge* بنفش به این مرکز متصل‌اند و نقش نظریه‌پرداز را دارند. از مرکز، دو دسته یال اصلی بیرون می‌روند: یال‌های سبز که به مفاهیم تمدنی (گره‌های سبز) مثل قانون مدنی، مالکیت خصوصی و یکجانشینی می‌رسند و نشان می‌دهد که اقلیم معتدل پدیدشان می‌آوَرَد؛ و یال‌های نارنجی که به مفاهیم کوچگردی (گره‌های قرمز) مثل کوچ‌گرد، بی‌ثباتی و فقدان مالکیت می‌رسند و نشان می‌دهند اقلیم گرم/سرد آن‌ها را طبیعی‌سازی *naturalization* می‌کند. یال‌های *تضاد* مستقیم بین مفاهیم تمدنی و کوچگردی را نشان می‌دهند (مثلاً مالکیت خصوصی در برابر فقدان مالکیت). در نهایت، از گره‌های کوچ‌گردی، یال‌هایی به پیامدهای فکری اقلیمی‌سازی (قهوه‌ای) می‌رسند: توجیه استعمار، طبیعی‌سازی نابرابری، اخلاق‌زدایی از خشونت، و حذف عاملیت تاریخی، که نشان می‌دهد طبیعی‌سازی مذکور، مستقیماً خشونت استعماری را ممکن کرد.

۳. ۲. سوگیری دوم: ایده‌ی ترقی

تحول نظریه‌ی چرخه‌ای تاریخ متعلق به قرون وسطی باعث گردید که ایده‌ی زوال و فروپاشی به عنوان پایان غیر اجتناب تمدن‌ها جای خود را به اندیشه‌ی پیشرفت و ترقی بدهد؛ یعنی نگرشی که اعتقاد دارد تغییرات تاریخی همواره باعث پیشرفت جامعه‌ی بشری می‌شوند (بلک، مک‌رایلد، ۱۳۹۸: ۴۵). این نکته به طوری ضمنی بدان معنا است که اندیشه‌ی سده‌ی روشنگری متضمن نوعی از فلسفه‌ی تاریخ بود که در آن جهان فرا–اروپایی از هر مشارکتی مبتنی بر تکامل مسیر تاریخ کنار گذاشته می‌شد. در این چهاچوب به شدت آینده‌گرا، قضاوت در باره‌ی دوره‌های قدیم‌تر و ملت‌های معاصر بر این مبنا بود که تا چه حد در زمینه‌ی پیشرفت نوع بشر ایفای نقش کرده‌اند (لمون، ۱۳۹۵: ۲۷۵). اما مفهوم جهان‌شمولانه‌ی برابری انسانی موجود در اندیشه‌ی روشنگری را نمی‌بایست با برابری سطوح توسعه‌ی تمدنی، یا به بیان دقیق‌تری برابری مراحل تاریخی میان واحدهای فرهنگی مختلف یک‌سان انگاشت؛ چه اتفاقاً تمایلات جدید در خردگرایی و تجربه‌گرایی در شکل ایده‌ی ترقی مبنایی را برای تاریخ‌نگاری‌های بعدی فراهم ساخت، و دلیلی را توضیح می‌دهد که چه‌گونه جهان فرا–اروپایی از حوضه‌ی قابل مطالعه‌ی تاریخی، مگر به عنوان انشقاقی از تاریخ غرب کنار گذاشته شد.

استتار ایده‌ی ترقی در پس پشت اندیشه‌ی تواریخ عمده‌ی سده‌ی روشنگری، تاریخ‌نگاری این قرن را با پرسش‌های مبنایی خاصی مواجه می‌کرد؛ نفس چنین ایده‌ای به طوری ضمنی بدان معنا بود که تمدن‌های مختلف تا چه اندازه در توسعه‌دادن تاریخ به سوی کمال مشارکت کرده‌اند؛ در پاسخ، قضاوت‌های اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری معاصر بر چنین انگاره‌ای نمی‌تواست پاسخ‌هایی مبتی بر مفهوم ظاهری کلمه‌ی برابری بیافریند؛ در حالی که چنین قضاوت‌هایی راه را به سوی نوعی مرحله‌گرایی تاریخی گشود؛ مرحله‌گرایی تاریخی یا توارد تاریخی، در تفسیر نهایی، مجموعاً شکلی از یکسان‌سازی تاریخی را پدید می‌آورد که در آن همه چیز از یک منظر واحد تفسیر می‌شود: این که آیا جوامع در مسیر تکامل تاریخی

قرار دارند؟ پاسخ به این سؤال، وقتی جوامع فرا–اروپایی در جایگاه ابژه‌ی مطالعه قرار می‌گرفتند، گونه‌ای از سیاست تابع‌سازی آکادمی را تولید می‌کرد که رتوریک «بدویت زندگی کوچ‌گردی» در آن، بخشی از صورت‌بندی سیاستِ دانش غرب را نسبت به شرق و سرزمین‌های استپی بر عهده داشت. منظور ما از سیاست تابع‌سازی آکادمی تفسیر جهان فرا–اروپایی بر محور تاریخ غرب و تجویز نسخه‌ی اشاعه‌گرایانه‌ی تاریخی‌ای است که فرایند «متمدن»شدن شرق را تنها در صورت تبعیت از مسیر اروپا ممکن تلقی می‌کند. همین تابع‌سازی راه را بر وجود هرگونه تفسیر تجدیدنظرطلبانه بست و از شرق کاریکاتوری ساخت که تنها در فرایند تولید دانش و قدرت در غرب به کار گرفته شد. مفهوم پیشرفت در اندیشه‌ی سده‌ی روشنگری به طور مشخص به تولید مکانیسم تحلیلی پیچیده‌ای از تاریخ‌نگاری منجر شد که ما نام آن را «توارگردایی تاریخی» می‌گذاریم (به گراف شماره‌ی ۲ **شبکه‌ی مفهومی تواردگرایی** رجوع کنید).



گراف ۲: شبکه‌ی مفهومی تواردگرایی؛ محیط Gephi, Ver. 0.11.2 این گراف یک ساختار ستاره‌محور دارد که منطق تواردگرایی تاریخی را توضیح می‌دهد: مکانیسم تحلیلی‌ای که تاریخ بشر را به مراحل خطی تقسیم می‌کند و هر مرحله را با یک «سطح توسعه» مرتبط می‌سازد. گره مرکزی تواردگرایی تاریخی است و چهار متفکر روشنگری (هیوم، فرگوسن، کندرسه، کانت) با خطوط ارتباطی/یال‌های بنفش به آن وارد می‌شوند. از مرکز، پنج یال به پنج مرحله تاریخی (خاکستری تیره) می‌رسند که با یال‌های متوالی «پیشرفت» به هم وصل شده‌اند. این زنجیره‌ی خطی، ستون فقرات ایدئولوژیک تواردگرایی است. از هر مرحله، یک یال به «سطح پیشرفت» متناظر با خود می‌رود: مراحل اول تا سوم با یال نارنجی

پررنگ به شکارچی، کوچ‌گرد و کشاورز متصل‌اند: سطح پیشرفت طبیعی هر مرحله؛ در حالی که مراحل چهارم و پنجم با یال سبز به تجارت، صنعت و شهروندی می‌رسند: به عنوان محصول پیشرفت و عقلانی‌سازی تاریخ؛ و نه صرفاً پدیده‌ها یا پیامدهای طبیعی. این تمایز در خواندن گراف بسیار مهم است. سپس از مرحله‌ی پنجم دو یال نارنجی به تصویرسازی‌های اروپایی (زرد تیره) می‌رسند: برتری اروپا و جهانی‌سازی الگوی اروپایی؛ در نهایت، دو یال از مراحل اول و دوم، به دیگری‌سازی فرا-اروپا منتهی می‌شود.

۳. ۲. ۱. مکانیسم تحلیلی: توارد

توارد مکانیسمی از تحلیل اجتماعی و تاریخی بود که در دل ایده‌ی ترقی شکل گرفت: تاریخ طبیعی یا توارگرایی تاریخی منطقی تولید می‌کرد که داوری تاریخی و تمدنی را بر سنجه‌ی مشارکت (Contribution) تمدن‌ها در پیشرفت دادن تاریخ انجام می‌داد. منظور از تاریخ طبیعی یا توارد‌گرایی لفظ Conjectural History است. خود لفظ به معنی تخمین، حدس و گمان است. اما در بافتار روش‌شناسی علوم اجتماعی سده‌ی هجدهم به نوعی از تاریخ‌نگاری ارجاع می‌دهد که تلاش می‌کند بیش از آن که بر داده‌های ضبط‌شده‌ی تاریخی به معنی استناد تاریخی تکیه کند، به نوعی منطق استدلالی توسل جوید تا فضای خلاء میان داده‌ها را پر کند. این روش‌شناسی به طور مشخص در آراء دوگالد استوارت و دیوید هیوم طرح‌ریزی شده است. نزدیک‌ترین معادل فارسی را می‌توان همان تاریخ طبیعی در نظر گرفت، اما با نظر بر روش‌شناسی مشخصش، می‌توان آن را نوعی تاریخ‌نگاریِ توارد نیز خواند؛ چه هدف در این نوع تاریخ‌نگاری صورت‌پردازی فرایندهای تکامل پدیده‌های اجتماعی و تاریخی است. از آن جا که بحث تکامل مطرح می‌شود، به خودی خود مسئله‌ی یافتن خط ربط تاریخی و منطقی‌ای اهمیت پیدا می‌کند دو مرحله‌ی در پیِ هم را به یک‌دیگر متصل می‌کند که جایگاه «مرحله‌بندی» تاریخی را در این روش‌شناسی نشان می‌دهد.[۱۲] از این رو، از مفهوم توارد در زبان فارسی تا اندازه‌ی دقیق‌تری می‌توان چنین معنایی را استنباط کرد. این مفهوم را در زیر به عنوان مکانیسم تحلیلی ایده‌ی پیشرفت یا ترقی در سده‌ی روشنگری توضیح می‌دهیم.

۳. ۲. ۲. کندورسه

شکل پیشرفته‌ی این توارد‌گرایی تاریخی بیش از هر اندیشمند دیگری در آراء کندرسه (Marquis de Condorcet 1743-1794) ظهور کرد. او در *طرحی بر تصویر تاریخی از ترقی ذهن انسانی*[۱۳] مراحلی نه‌گانه ارائه داد که با دوره‌بندی سپیده‌دم تاریخ به ده مرحله بالغ می‌شود: مرحله‌ی قبایل کوچک مبتنی بر شکار و ماهی‌گیری، مرحله‌ی کشاورزی، مرحله‌ی کشاورزی پیچیده و تقسیم کار، مرحله‌ی موفقیت‌های یونانیان، مرحله‌ی پیشرفت علوم، مرحله‌ی تاریک، مرحله‌ی بازگشت و احیای علوم، مرحله‌ی رنسانس، مرحله‌ی روشنگری و نهایتاً مرحله‌ی عقل آزاد (محمدپور، ۱۳۹۶: ۲۲۹–۲۲۸). از سوی دیگر، مسئله‌ای مهم در ناتاریخ‌انگاری جوامع شرقی در این زمان این نکته بود که کندرسه نیز مانند متفکران دیگر، به وراثت مشخصه‌های اکتسابی باور داشت؛ بدین معنا که موفقیت‌های فکری و اخلاقی می‌توانند از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند؛ عصر دهم کندرسه عصری بود معطوف به آینده که بذر آن در اروپای قرن کاشته شده بود و روح آن در اروپا و آمریکای شمالی متجلی می‌شد (همان). اگرچه کندورسه به طور مشخص به جامعه‌ی کوچ‌گردی نمی‌پردازد، اما منطق او از مرحله‌بندی تاریخی به وضوح جامعه‌ی کوچ‌گردی را مرحله‌ای از تحول می‌بیند که می‌بایست از آن گذر می‌شد. چه برای او، این

جامعه نه شکلی پایدار از زندگی، بلکه لحظه‌ای از انتقال تاریخ است که می‌تواند با هر خشونتی برای نیل به مراحل بعدی توجیه شود. کندورسه در *وضعیت شبانی* [زندگی] *انسانی: گذار به دولت مبتنی بر کشاورزی*، توضیح می‌دهد «گذار پرآشوب و دشوار از جامعه‌ی ابتدایی – *rude society* به وضعیت تمدنیِ مردمی روشن‌فکر و آزاد هیچه‌گونه انحطاطی را در نوع بشر ندارد، بلکه بحران ضروری در مسیر پیشرفت تدریجی به سوی کمال مطلق – *Absolute Perfection است*»[۱۴] (Condorcet, 1795: 39) نقد آدورنویی–بنیامینی در ایده‌ی تاریخ‌طبیعی به ما می‌آموزد که ساختارهای سلطه تلاش می‌کنند تا «وضعیت تاریخی» را طبیعی‌سازی کنند؛ در واقع، آن چه تاریخی و ساخته‌ی انسان است، چنان تصویر می‌شود که گویی طبیعی و ازلی است، و بخشی از سرشتی شمرده می‌شود که همیشه وجود داشته است. در واقع، کندورسه آن چه را که می‌تواند خشونت استعماری برای «متمدن‌سازی» باشد، به رهیافتی ضروری و غیر قابل تردید برای «تنها مسیر طبیعی پیشرفت» تبدیل می‌کند. در این دستگاه تحلیلی، کوچ‌گردی به مثابه پروژه‌ی ناتمام تحول تاریخی صورت‌بندی می‌شود. با این حال، این چنان رشدی نیست که به سادگی حاصل شود؛ چراکه بسیاری اقوام که در مراحل ابتدایی باقی مانده‌اند، «نه‌تنها به مرحله‌ی بالاتری از پیشرفت نرسیده‌اند» بلکه روابطی نیز که با «ملل متمدن» داشته‌اند، نتوانسته آن‌ها از وضعیت «رکود ذهنی» mental stagnation بیرون آورد؛ و بخشی از دلایل چنین وضعیتی را می‌بایست در اقلیم مشاهده کرد (Ibid: 37).

۳. ۲. ۳. تواردگرایی اسکاتلندی

نوعی از این تاریخ‌نگاری مبتنی بر مرحله‌بندی، به خصوص در روشنگری اسکاتلندی طرح‌ریزی شده است: به شکل دیدگاهی تعمیم‌دهی‌شده به تکامل جوامع انسانی از مراحل ابتدایی تا مدرنیته؛ این طرح در آراء اسمیث و میلر نیز در چند مرحله‌ی خاص تقسیم‌بندی شده بود: مرحله‌ی توحش انسان اولیه که در گروه‌های کوچک گردآوری خوارک زندگی می‌کرد، مرحله‌ی بربریت شامل کوچ‌گردان و شبانکارگان؛ مرحله‌ی یکجانشینی و تمدن مبتنی بر کشاورزی؛ و مرحله‌ی جامعه‌ی تجاری که اروپا در آن زمان بدان دست یافته بود: مرحله‌ای مبتنی بر نوعی عقلانیت علمی و تجاری که در عین حال مکمل سطح کشاورزی است (Whelan, 2009: 8).

در این طرز تلقی هر آن چه فرا–اروپایی به شمار آید، عقب‌مانده و در مرحله‌ای متوقف‌شده از وضعیت تکامل تاریخی دیده می‌شود. به عنوان مثال دیوید هیوم (David Hume, 1711-1776) در مقایسه‌ی میان جوامع اروپایی و فرا–اروپایی می‌گوید حاکمیت قانون تنها در میان «سلطنت‌های مدرن» اروپایی یافت می‌شود؛ او مفهوم سیاسی حاکمیت قانون را به مثابه حاکمیتی که در آن قانون توسط مجموعه‌ای از تنظیمات نهادی و اجتماعی پشتیبانی می‌شود برای متضادسازی از جامعه‌ی فرا–اروپایی به عنوان جامعه‌ی غیر مدرن به کار می‌برد: جامعه‌ای مبتنی بر سلطنت بربرانه که در دوره‌های ابتدایی تاریخ جهان، زمانی که انسان‌ها وحشی و ناسازگار بودند، پدید می‌آید. نوعی تاریخ‌نگاری طبیعی بدان شیوه که هیوم مد نظر داشت، هم توصیفی از وضعیت جوامع فرا–اروپایی به دست می‌داد که در مرحله‌ی بربریت از فرایند پیشرفت تاریخی قرار داشتند و نیز سوابق اروپاییان پیشامدرن را بررسی می‌کرد؛ در حقیقت بهره‌ی اصلی روشنگرانه‌ای که متفکران این سده از شواهد فرا–اروپایی می‌بردند نشان دادن تقسیمات مراحل تکامل تاریخی بود که به پیشرفت اروپا منتهی شده بود (Ibid: 10)؛ در حقیقت، ایده‌ی «جامعه‌ی بدوی» به کار ناسیونالیست‌ها، آنارشیست‌ها و مارکسیست[های

اروپایی] می‌آمد؛ اصطلاحی که مناسب بحث پیرامون جامعه‌ی مدرن بود. متفکران سیاسی ایده‌های مشخصی در باره‌ی مدرن داشتند، و بر این اساس، تصویری کاملاً متضاد با آن به عنوان جامعه‌ی بدوی ساختند. چنین جامعه‌ای آینه‌ای بود که مدرن خود را در آن می‌شناخت؛ به معنی دیگری، جامعه‌ی بدوی چنان که کوپر می‌گوید «تخیل» می‌شد تا ویژگی‌های جامعه‌ی مدرن را برعکس کند (Kuper, 1998: 239-240). در این شکل تاتارها هم‌چون ژرمن‌ها دیده می‌شدند که حملات‌شان باعث فروپاشی امپراتوری روم شد؛ مردمی ناپالوده، صحراگردهای شبانی که تنها به جنگ علاقه‌منداند و فضائل رزمی و قدرت بدنی را به نمایش می‌گذارند که ترکیبی از وحشیگری و خراب‌کردن بی‌دلیل است (Whelan, 2009: 8) هیوم در *جستارهای سیاسی*‌اش به همین ترتیب دست به وارونه‌سازی موقعیت تمدنی اروپا می‌زند؛ او می‌گوید «خیانت و بی‌رحمی –این مخرب‌ترین و نفرت انگیزترین رذالت‌ها– به نظر می‌رسد که تنها به اعصار نامتمدن اختصاص داشته باشند که توسط یونانیان و رومیان برای توصیف ملل بربر به کار گرفته شدند ... من بر این باورم که یک مرد [به درستی] با خود می‌پندارد که حیات یا نیک‌بختی او به میزان بسیار کم‌تری در دستان یک تارتار یا مور امنیت دارد، تا یک آقای محترم فرانسوی یا انگلیسی که متمدن‌ترین در میان متمدن‌ترین ملت‌هایند» (Hume, 2003: 112-113).

۳. ۲. ۴. آدام فرگوسن

به همین مضمون، برخلاف اسمیث که محور توجه او بر ثروت و شیوه‌های تولیدی استوار بود، برای آدام فرگوسن (Adam Ferguson, 1723-1816) چهره‌ی مرکزی روشنگری اسکاتلندی، اشکال دولت و جامعه‌ی سیاسی در *جستاری بر باب تاریخ جامعه‌ی مدنی*[۱۵] است که مبنای تمایز میان جامعه‌ی اروپایی و کوچ‌گردان می‌شود. طرح فرگوسن از تاریخ جهانی و رسیدن به جامعه‌ی مدنی، هم‌چو سایر تواریخ جهانی سده‌ی روشنگری از نوعی سیر تواردگرایانه تبعیت می‌کند که در آن، گذار به یک مرحله بدون اتمام پیشین ممکن نیست. این طرح از توارد که نظریه‌ی تکامل اجتماعی–فرهنگی روشنگری نیز خوانده می‌شود، تکامل تاریخی یا پیشرفت را به صورت چهار مرحله تصور می‌کند: شکارگری–گردآوری [خوراک]، شبانکارگی یکجانشین (Sedentary Pastoralism)، کشاورزی و در نهایت، تمدن تجاری. دو مرحله‌ی نخستین و دو مرحله‌ی پایانی گاه با یک‌دیگر می‌آمیزند، و یک طرح دومرحله‌ای می‌سازند. طرح دیگری که در سده‌ی روشنگری برای فهم تحول اجتماعی ابداع شد، تاریخ بشر را به سه مرحله‌ی وحشی‌ها (Savages)، بربرها و مردمان متمدن تقسیم می‌کند. بر طبق این منطق، تمامی جوامع انسانی بر اساس توانمندی‌های حیاتی‌شان مراحل مختلفی از توسعه‌ی فرهنگی و مادی را تجربه می‌کنند، و همه‌ی آن‌ها معلول یک الگوی پیشرفت واحد، جهانی و سلسله‌مراتبی هستند؛ با این حال، برای فرگوسن مسئله به سادگی به تمایز میان کوچ‌گرد (Nomad) و متمدن (Civilized)، و نوعی گذار حتمی و غیرقابل برگشت از بد/بدوی به خوب/پیشرفته ختم نمی‌شود؛ و حتی تطور جامعه‌ی انسانی نیز به طوری قطعیت‌گرایانه عمل نمی‌کند[۱۶]؛ بلکه به اعتقاد او حتی جوامع متمدن نیز در خطر سقوط به شکلی از استبداد بربرانه (Barbarian Despotism) قرار دارند[۱۷](Oz-Salzberger, 2007: xx). در عین حال باید اشاره کرد که فرگوسن به نحوی از هم‌تایان خود متمایز است؛ چراکه به سادگی به نوعی ذات‌گرایی نژادی و اقلیمی نیز میان اروپاییان و دیگران باور ندارد و معتقد است حتی «یونانیان نیز زمانی هم‌چون وحشیان رشته‌های طلا به موهایشان می‌آویختند و در زمانه‌ی صلح مسلح می‌رفتند» (Ferguson, 1778: 373) اما او نیز هم‌چو هم‌عصران خود به روایتی خطی از تاریخ باور دارد؛ اما نکته‌ی مهم در باره‌ی

فرگوسن وجود زمان‌های اجتماعی متمایز است؛ بدین معنا که جوامع اگرچه زمان گاه‌شمارانه‌ی واحدی را سپری می‌کنند، اما از نظر پیشرفت اجتماعی در زمان‌های متفاوتی به سر می‌برند (Ibid). آن چه این تفاوت زمان اجتماعی را رقم می‌زند، و در نظرگاه ما، مبنای تمایزبخشی‌های سکولارشده‌ی میان آن چه او ملل متمدن، و به بسامدهای مختلف ملل وحشی به تعابیر Savage, Rude, Unsettled, Less Cultivated Parts of the Earth می‌خواند، باور به وجود سطحی از مفهوم مالکیت (Property) است که در تعین‌بخشی به سطوح توسعه‌ی تاریخی عاملیت دارد؛ به باور او:

«این نکته می‌بایست بسیار روشن به نظر برسد که مالکیت مولود پیشرفت است ... و صنعتی [منظور سطح اجتماعی زندگی] که مالکیت با آن [طی زمان] به دست آمده یا بهبود یافته، مسلتزم آن است تا به هدفی در دوردست بنگرد [منظور داشتن فهمی از آینده در اجتماعی از انسان‌ها است]؛ میل به مالکیت از تجربه به دست می‌آید، و این عادتی است که باید بر تمایلات [اجتماع انسانی] به رخوت یا پی‌جویی لذائذ غلبه کند، و به آرامی به دست می‌آید؛ و به واقعیت، تمایزی اصولی میان ملل در وضعیت هنرهای دستی (Mechanical Arts) [صنایع دستی – منظور تولیدات کارگاهی] و هنرهای تجاری است» (Ibid).

مناطقی که فرگوسن به Less Cultivated تعبیر می‌کند: نواحی‌ای در آمریکا، سرحدات چین و هند، ایران از دریای خزر تا سرخ، سواحل غربی آفریقا و ...، مللی یافت می‌شوند که «ما [اروپاییان از زبان فرگوسن] بدیشان عنوان بربر یا وحشی می‌نهیم» (123-124)؛ اگرچه فرگوسن از هر اظهار نظر عجولانه‌ای خودداری می‌کند – Every question, however, on this subject is premature، ویژگی‌های قابل تشخیص ملل غیرمتمدن را «وابسته کردن امرار معاش به شکار، ماهی‌گیری و یا محصول طبیعی خاک» می‌بیند و «توجه کمی به مالکیت دارند، و به ندرت، نشانه‌هایی از حکومت یا تبعیت (Subordination) ارائه می‌دهند»؛ این گروه وحشیان یا Savages هستند (124)؛ گروه دیگری که در توصیف فرگوسن شباهت بیش‌تری به کوچ‌گردان دارند، در واقع کسانی‌اند که «خود را صاحب رمه‌هایی کرده‌اند و به چراگاه وابسته‌اند»؛ این گروه در سطحی از پیچیدگی اجتماعی قرار دارند؛ چرا که «می‌دانند فقیر و غنی بودن چیست؛ روابط میان بنده و ارباب را می‌شناسند و جایگاه خود را با ثروت‌شان مشخص می‌کنند» (Ibid).؛ این گروه بربرها Barbarians هستند. به باور فرگوسن تمایز میان این دو گروه به مبنای اصلی مالکیت باز می‌گردد و کمک می‌کند تا «وضعیت نوع بشر را در ریشه‌ای‌ترین/خالص‌ترین حالت آن – Rudest State، روشن کرد: وحشیان که مالکیت برای ایشان شناخته‌شده نیست؛ و بربرها که اگرچه وضعیت مالکیت را به وسیله‌ی قوانین تثبیت نکرده‌اند، اما در اشتیاق داشتن آن‌اند» (Ibid:124-125). با این حال، منطق خطی تاریخ در اندیشه‌ی روشنگری، تحمیل اراده‌ی پیشرفته را به مبتدی، و گذر از بد به خوب را نظریه‌بندی می‌کند؛ چه اگرچه وحشی انعطاف بیش‌تری در برابر سختی نشان می‌دهد، در میدان یک کشاکش همیشگی، همواره به هنرهای والاتر و انضباط بالاتر ملل متمدن تسلیم می‌شوند» (Ibid: 145). شیوه‌ی زیست صحراگردی در اندیشه‌ی فرگوسن باعث می‌شود تا آن‌ها در مراحل ابتدایی تاریخ متوقف شوند؛ در نوعی از زمان اجتماعی که تنها در پیشینه‌ی تمدن اروپایی یافت می‌شد. این مردمان که در نواحی «شمال و مرکزی آسیا» یافت می‌شوند به طور «کامل بر رمه‌هایشان وابسته‌اند و دائماً زمین‌هایشان را برای یافتن چراگاه‌های جدید تغییر می‌دهند». تمایز مد نظر فرگوسن در این است که «هنرهای مرتبط با یکجانشینی *Settlement* شیوه‌ی زیستی مردمان اروپا بوده و به شکل‌های مختلفی توسط ایشان توسعه‌ی داده شده‌اند». این در حالی است که گروه‌هایی که در «مهاجرت‌های همیشگی» قرار دارند، «از نخستین

اداور تاریخی، تقریباً به همان وضعیتی مانده‌اند که تارتارها و سکائیان [هستند]» (Ibid: 149).از این رو، فرگوسن دیگری‌سازیِ جامعه‌ی متمدن را به شکلِ بدیلِ کوچ‌گرد آن به عاملیت مالکیت بازمی‌گرداند، و بدین ترتیب، تمایز اسطوره‌شناختی کتاب مقدس را به نحوی دیگر در جداسازی دو جامعه‌ی یکجانشین و کوچ‌گرد بازسازی می‌کند. بحث در این جا بر سر نشان دادن خطاهای تاریخ‌نگاری یا حتی نشان دادن برابری سطوح توسعه‌ی تمدنی میان کوچ‌گردان و اروپائیان نیست؛ چنین نکته‌ای از این جهت مهم است که ظرفیت‌های روشی و فکری تاریخ‌نگاری سده‌ای را برجسته می‌کند که در نگاه به موضوع مورد مطالعه‌ی خود دچار سوگیری‌های پیشینی است. اما حتی در زمانی که پروژه‌ی روشنگری خود را اصلاح می‌کند (در نقد کانت)، منطق تمایزگذاری هم‌چنان در سطحی عمیق حفظ می‌شود.

۳. ۲. ۵. کانت

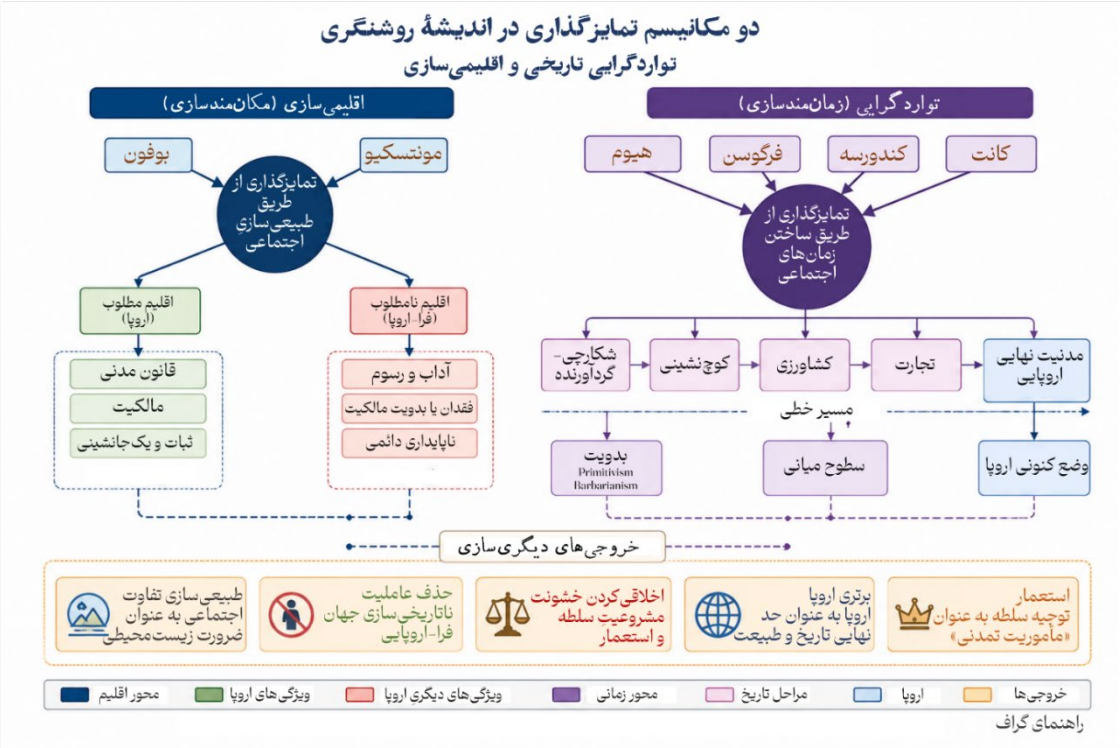
سی سال پس از انتشار جستار فرگوسن، *مابعدالطبیعه‌ی اخلاق* (۱۷۹۷)[۱۸] کانت (Immanuel Kant, 1724-1804) منتشر شد که در فلسفه‌ی سیاسی و اخلاق (فضیلت) به توسعه‌ی مفهوم مالکیت به مثابه نوعی حق پیشینی عقلانی دست می‌زند؛ اگر فرگوسن تباری تاریخ‌شناختی برای وضعیت مدنی و مسئله‌ی مالکیت قائل می‌شد، کانت مسئله را به نحوی متمایز و در نقد روش‌های خشونت‌بار و استعماری سکونت‌گزین‌های *Settlers* اروپایی در «قلمروزدایی» از زمین‌های کوچ‌گردان می‌فهمید. با این حال، کانت کوچ‌گرد را هم‌چنان در یک وضعیت غیرمدنی صورت‌بندی می‌کند.

کانت صورت خود از این تمایز را به تفاوت دو وضعیت «بهره‌بری [کوچ‌گردان] از زمین برای معاش» – *if the people are sheperds or hunters ... who depend for their sustenance on great open regions* (Kant, "Pubic Right", Sec III, [353], p. 159) و «حق تملک» توسعه می‌دهد. از سوی دیگر، «ناآگاهی» *Ignorance* کوچ‌گردان نسبت به مالکیت آنان را به دل وضعیتی غیرمدنی پرتاب می‌کند: این زدودن «عاملیت انسانی» از کوچ‌گردان، و به طرزی یک‌جانبه، ایجاد نوعی «وظیفه‌ی اخلاقی» برای اروپائی‌های سکونت‌گزین در عدم سوءاستفاده از وضعیت ناآگاهی کوچ‌گردان است؛ چه از نظر او تنها در صورتی می‌توان در زمین‌های کوچیان مستقر شد که «از طریق قراردادی باشد که از ناآگاهی آنان سوءاستفاده نکند»[۱۹]. این نکته در نقد فلکشو (Katrin Flikschuh)[۲۰] از فهم عمومی از کانت به خوبی توجیه شده است. به عنوان مثال ژاپن و چین می‌توانند نمونه‌هایی باشند که به عنوان دولت‌های تجاری آشنا با قواعد تجارت بین‌المللی باشند. بنابرین اصل تعامل با ایشان مشکلی ندارد. اما کانت در مورد نمونه‌ی کوچ‌گردان خواستار تعمیم یک‌جانبه‌ی روابط از سوی اروپائیان است؛ در حالی که هم‌زمان بر ناآشنایی ایشان با چنین قوانینی تأکید می‌کند. تنها جایی که کانت به‌طور ضمنی مالکیت را به آنان نسبت می‌دهد، زمانی است که از «واگذاری زمین» سخن می‌گوید؛ اما حتی در آنجا نیز بر ناآگاهی آنان نسبت به معنای این واگذاری تأکید می‌کند. اگر آنان خود را مالک بدانند، انتقال فقط از طریق قرارداد ممکن است؛ اگر ندانند، اصولاً چیزی برای واگذاری وجود ندارد. با این حال، از این امر که آنان مالکیت را به رسمیت نمی‌شناسند، نتیجه نمی‌شود که اروپاییان حق تصرف دارند؛ زیرا از منظر کوچ‌گردی، مقوله‌ی مالکیت ممکن است اساساً بی‌معنا باشد و چیزی به نام «تملک زمین» وجود نداشته باشد (Flikschuh, 2017: 353-354)؛ این تفسیر نشان می‌دهد که اگرچه کانت منتقد روش‌های خشونت‌بار در بی‌جای‌سازی کوچ‌گردان است، اما هم‌چنان ایشان را در جایی بیرون از عقلانیت مدنی می‌بیند و بدین ترتیب هم‌چو روح کلی سده‌ی روشنگری بر منطقی از تمایزبخشی دست می‌گذارد.

چنین منطق مرحله‌بندی فلسفه‌های تاریخ سده‌ی روشنگری در ضمن خود معنایی از حدوث مسلسل تاریخ در یک سیر تواردآمیز ارائه می‌داد. در عین حال، وقتی علوم اجتماعی و مردم‌شناسی اروپایی، جوامع فرا–اروپایی را در جایگاه ابژه‌ی مطالعه قرار می‌داد، وحشیانی می‌دید که یا باید به طریق زبان یا مسیحیت به جامعه‌ی تمدن درمی‌آمدند، و یا در یک مرحله‌ی تاریخی که در این جا به طور مشخص، زندگی کوچ‌گردی باشد متوقف شده بودند. از سوی دیگر، از منظر منطق مرحله‌بندی تاریخی نیز تحرک یک جامعه‌ی کوچ‌گرد به سطحی هم‌سان با اروپای معاصر، منطقاً بدون گذران سیر تواردآمیز مراحل تاریخی‌ای که غرب طی کرده بود، ممکن نمی‌بود. این دو در کنار هم باعث درکی ایستا از جوامع فرا–اروپایی می‌شد. این چهارچوب فلسفه‌ی تاریخی فهم کوچ‌گردی نه فقط از این جهت حائز اهمیت است که فرایند تولید دانش و قدرت غرب را در شکل ابژه‌ی اعمال قدرت نشان می‌دهد، بلکه در شکل نوعی عیب‌یابی تاریخی، نقصان پژوهشی و کم‌وکاست‌های مطالعاتی سیر تاریخ‌نگاری کوچ‌گردی را نیز برجسته می‌کند. در این توصیفات جامعه‌ی شرقی در معنای اعم آن عمدتاً با واژه‌ی بربر تصویر شده است. در ادبیات شرق‌شناسی، بربریت مرحله‌ای از «دوره‌ی تاریخی» را شکل می‌دهد؛ در برابرِ انسان وحشی یا طبیعی قرار می‌گیرد [۲۱]؛ هم‌چو قبایل سرزمین‌های تازه‌کشف‌شده مانند آمریکاها که در دوره‌ی ناتاریخی به سر می‌برند (Ibid: 180; Pocock, *Barbarism and Religion*, Vol. 4, p. 7.). بنابراین مهم است که توجه کرد اگرچه تاتارها به عنوان موجودات تاریخی دیده می‌شدند، اما با شکل‌گیری مفهوم توارد مراحل، چنین تاریخی بودنی شکلی متوقف‌شده به خود می‌گرفت؛ این مبنای رویکرد مدرن، دوره‌ی تاریخ‌نگاری‌های ملی و مراحل بعد از آن را می‌سازد که جامعه‌ی صحراگرد از هرگونه مشارکتی در تحول تاریخ جهان برکنار دیده می‌شد.

۳. ۲. ۶. جمع‌بندی دوم

تحلیل بخش تواردگرایی نشان داد که ایده‌ی پیشرفت صرفاً طرحی منطقی برای پر کردن خلاء داده‌های تاریخی اعصار باستانی ارائه نداد؛ بلکه به دستگاهی منسجم بدل شد که تفاوت اجتماعی را در قالب سلسله‌مراتب زمانی مرتب کرد. تواردگرایی با استقرار جوامع در زمان‌های اجتماعی متفاوت از نظر سطح پیشرفت، واحد کوچ‌گردی را به منزله‌ی بازمانده‌ای از گذشته، یا چنان که توینبی (Arnold J. Toynbee, 1889-1975) می‌گوید «نوعی از تمدن متوقف‌شده» *Arrested Civilization*[۲۲]، تصویر می‌کند. از این منظر، کوچ‌گرد در اندیشه‌ی روشنگری صرفاً در اقلیمی متفاوت نمی‌زیست، بلکه در زمانی متوقف‌شده نیز جای‌گذاری شد. بدین ترتیب، تواردگرایی بر بنیاد مکان‌مندسازی که پیش‌تر در اقلیمی‌سازی صورت‌بندی شده بود، تفاوت را در قالب زمان تاریخی مجدداً تثبیت کرد، و فرایند دیگری‌سازی را از قلمروی طبیعت، به قلمروی تاریخ گسترش داد (به گراف شماره‌ی ۳ گراف ترکیبی مکانیسم‌های تمایزگذاری روشنگری رجوع کنید).



گراف ۳ گراف ترکیبی مکانیسم‌های تمایزگذاری روشنگری؛ این دو شبکه در کنار یک‌دیگر موضوع بررسی مقاله‌ی حاضر را در سده‌ی روشنگری نشان می‌دهند: تفاوت اجتماعی در دو محور اصلی صورت‌بندی می‌شود: زمان و فضا؛ ایده‌ی پیشرفت تفاوت اجتماعی را از طریق نظریه‌ی توارد به صورت زمان‌های تاریخی قالب‌بندی می‌کند، و تاریخِ قانون همین تفاوت را از طریق مکانیسم اقلیمی‌سازی در قالب مکانی محدود می‌کند. با وجود تفاوت ظاهری، هر دو سازوکار بر یک پیش‌فرض مشترک استوارند: وجود یک اصل واحد که بتواند تفاوت اجتماعی را به یک نظم ساده و قابل رتبه‌بندی تقلیل دهد. این اصل در یک حالت، اقلیم است و در حالت دیگر توارد‌گرایی تاریخی. از این منظر، هر دو مدل نه صرفاً نظریه‌های مستقل، بلکه دو صورت‌بندی از یک منطق معرفت‌شناختی واحدی مبتنی بر دیگری‌سازی هستند که تفاوت اجتماعی در آن نه به عنوان امری عقلانی (تحولی)، بلکه به‌عنوان *انحراف* از یک معیار مرکزی فهم می‌شود: ایده‌ی اروپا به عنوان کمال تاریخی. نتیجه‌ی دیگری‌سازی، تثبیت یک منطق مشترک است: تبدیل تفاوت اجتماعی به سلسله‌مراتب تمدنی. در این منطق، جوامع فرا-اروپایی نه به عنوان کنشگران عقلانی تاریخ، بلکه به عنوان پیامدهای سیستم‌های مصنوعی اقلیمی و زمانی بازنمایی می‌شوند. در سطح تحلیلی، اهمیت گراف در آن است که نشان می‌دهد ایدئولوژی برتری اروپایی صرفاً از یک دستگاه تحلیلی واحد ناشی نمی‌شود، بلکه از هم‌گرایی چندین دستگاه مفهومی مستقل در یک چارچوب مشترک دیگری‌سازی شکل گرفته است.

۴. نتیجه‌گیری و چشم‌انداز آینده

این مقاله بر اساس انگاره‌ای مبنایی از نحوه‌ی رفتار تمدن در توصیف جهان پیرامونش نوشته شده است که ادعا می‌کند تمدن برای اثبات خود، ناگزیر از تولید دانشی در باره‌ی دیگری است که با تعیین مرزهای چیستی‌شناختی‌اش، به تعیین

قلمروی خود بپردازد. از این نظر، مفهوم سیاست دانش بخشی جدایی‌ناپذیر از مباحث تمدن و فرایندهای تاریخی تمدن‌سازی است؛ زیرا تمدن تنها درون خودش شکل نمی‌گیرد؛ بلکه همواره با تخیلِ دیگری به مثابه «آن چه که خود (تمدن) نیست»، نقیضی را می‌سازد تا با متضادسازی با آن، خود را نیز تعریف کند. بدین مضمون، نظام دانایی روشنگری یکی از منسجم‌ترین فرایندهای دیگری‌سازی را در نحوه‌ی بازنمایی کوچ‌گردی پدید آورد. آن چه که این مقاله کوشید تا انجام دهد، واکاوی سازوکارهایی است که ضرورت مبنایی تمدن در برساخت دیگری، نظام دانایی روشنگری را بر بازنمایی کوچ‌گردی مشغول داشت. از این رو، ما متون شاخص روشنگری را صرفاً به منزله‌ی گزارش‌های مردم‌شناختی (Ethnography) از جوامع فرا–اروپایی در نظر نگرفتیم. بلکه منطق تحلیلی به‌کارگرفته‌شده در این نوشتار، موفق شد تا سازوکارهای دیگری‌سازی روشنگری را از کوچ‌گردی، آشکار، بررسی و صورت‌بندی کند. تحلیل انجام‌شده نشان داد که بازنمایی کوچ‌گردی در ادبیات سده‌ی روشنگری، به طور مشخص در دو جریان تاریخی این سده نمود یافتند: ۱. تاریخ‌نگاری قانون در آثار مونتسکیو و بوفون از طریق مکانیسم تحلیلی اقلیمی‌سازی، و ۲. ایده‌ی پیشرفت در آثار کسانی هم‌چو کندورسه، هیوم، فرگوسن و کانت از طریق مکانیسم تحلیلی تواردگرایی تاریخی. اقلیمی‌سازی تفاوت اجتماعی به ضرورت زیست‌محیطی تقلیل می‌داد و از این راه، فرایند دیگری‌سازی کوچ‌گردی را مکان‌مند می‌کرد. در این چهارچوب بازنمایی، کوچ‌گردی بیش از آن که یکی از اشکال سازمان‌دهی اجتماعی باشد، به عنوان محصولی از روابط طبیعی، اقلیم، گرما و سرما، و شرایط زیستی طبقه‌بندی می‌شد. در حالی که تواردگرایی تاریخی بر اساس سنت اندوخته‌ی مکان‌مندسازی، تفاوت اجتماعی را به سوی سلسله‌مراتب زمانی بازآرایی کرد. مفهوم توارد یا نظریه‌ی مراحل تاریخی، با ساختن زمان‌های اجتماعی تو در تو، فرد کوچ‌گرد را در گذشته‌ی تاریخ، و در لحظه‌ی متوقف‌شده‌ی تکامل قرار داد. تمثیلِ «بایگانیِ تاریخ» به روشنی کمک می‌کند تا نشان دهد که کوچ‌گردِ تخیل‌شده توسط روشنگری، چه‌گونه موظف بود تا لحظه‌ی یخ‌زده‌ی تاریخ را از گذشته‌ی باستانی بیرون کشد، و در عین حال، بیرون از زمانِ اکنونی (زمان گاه‌شمارانه) بازسازی کند؛ بی‌جهت نیست که اندکی بعد موزه‌های تاریخی برای نخستین بار شکل می‌گیرند. از این رو، مقاله‌ی حاضر، اقلیمی‌سازی و تواردگرایی تاریخی را دو مکانیسم مکمل ارزیابی کرده است که نخست تفاوت را طبیعی می‌کند، و سپس، همان تفاوت را تاریخی و زمانی می‌نمایند. بدین ترتیب، کوچ‌گردی در مثلثی از طبیعت، فضا و زمان، روایتی از تاریخ جهانی می‌آفریند که اروپای آن در افق نهایی پیشرفت، و کوچ‌گرد در مقام دیگری تمدن، یا به تعبیری، «کودکی اروپا» تثبیت می‌شود. از این نظر، موضوع اصلی مقاله نه خود کوچ‌گردی، بلکه دانش در باره‌ی کوچ‌گردی و سازوکار معرفت‌شناختی آن بود. به همین دلیل، نوآوری پژوهش حاضر در این بود که با استخراج دو مکانیسم مذکور از دل متون، چهارچوبی تحلیلی برای فهم نحوه‌ی تولید دانش تاریخی در باره‌ی کوچ‌گردی به دست داد و آشکار کرد که سیاست دانش روشنگری و فلسفه‌ی تاریخش، چه‌گونه مرزی میان تمدن و دیگری کشید، و کوچ‌گردی را برای تمدن تثبیت کرد.

رهیافت نظری طرح‌شده در این مقاله، فراتر از مطالعه‌ی موردی بازنمایی کوچ‌گردی در اندیشه‌ی روشنگری عمل می‌کند. زیرا آن چه در این پژوهش آشکار شد، منطق عملیاتیِ معرفت‌شناسی(هایی) است که موضوع مطالعه‌ای را در قالب مکانیسم‌هایی از بازنمایی، تخیل می‌کنند. مفهوم تخیل کردن واقعیت اجتماعی به این دلیل به کار گرفته شده است تا نشان بدهد که نظام(های) دانایی تمدن(ها) لزوماً در پی واقعیت‌شناسی پدیدارهای اجتماعی نمی‌رود، بلکه به شیوه‌ای

اجتناب‌ناپذیر، برساختی اجتماعی را به دست می‌دهند که نه با واقعیت بیرونی، که با منطق تولید صورت‌بندی‌های اجتماعی‌ای سازگار است که الزامات درونی تاریخی و مفهومی خود نظام دانایی در فرایند تکاملش ایجاب می‌کند. به همین دلیل، اگرچه این پژوهش، ظاهراً بر توصیف کوچ‌گردی در اندیشه‌ی روشنگری متمرکز بود، اما نقش مفهومی و سازنده‌ی مکانیسم‌هایی را تحلیل می‌کرد که فراتر از تخیلِ کوچ‌گردی، به تولید اندیشه‌ی اروپایی می‌پرداختند؛ در واقع پژوهش حاضر، از نحوه‌ی «خلق» کوچ‌گردی در دستگاه مفهومی اروپایی، دو برون‌داد به دست می‌داد: نخست، تخیل کوچ‌گردی؛ و مهم‌تر، نقد ساختارهای سلطه؛ و این نقد را از سازوکارهای بازنمایی روشنگری، به افشای منطق درونی دیگری‌سازی کشاند؛ و نقد این منطق، پیش‌شرط هرگونه بازاندیشی در ادعای جهان‌شمولی مدرنیته‌ای به شمار می‌آید که روشنگری نوید موهبت آن را می‌داد. بدین ترتیب، رهیاف به کار گرفته‌شده‌ی این مقاله نه تنها می‌تواند مبنایی برای مطالعهٔ نحوه‌ی برساخت دیگریِ تمدن (یا هر پدیدار خودبنیاد) در سنت‌های مختلف اندیشه‌ی تاریخی باشد و به فهم نسبت میان سیاست دانش، تاریخ‌نگاری و فرایندهای تمدن‌سازی یاری رساند؛ بلکه به کار افشای سازوکار قدرت در نظام‌های دانایی منتهی شود.

یادداشت‌ها

۱. برای ارائه‌ی فهمی مبنایی از روشنگری کتاب زیر را ببینید:

Gay, Peter. (1966). *The Enlightenment: An Interpretation*, 2 vols, New York: Alfred A Knopf.

این مجموعه‌ی دوجلدی از تحسین‌شده‌ترین آثاری است که برای ورود به روشنگری ضروری است. نویسنده در جلد نخست *ظهور پاگانیسم جدید* به ردگیری بنیادهای روشنگری در فلسفه‌ی یونانی، باورهای پاگانی (مشرک) و در جلد دوم، *علم آزادی* به بررسی نحوه‌ی کار سیستم اندیشه‌ی روشنگری در عرصه‌های اجتماعی هم‌چو سیاست، تاریخ و فلسفه می‌پردازد.

۲. ما از ترجمه‌ی علی‌رضا خزائی از عبارت مذکور در کتاب *غرب چه‌گونه حاکم شد؟* استفاده کرده‌ایم. صفحه‌ی ۱۳۷ کتاب مذکور، (چاپ ۱۳۹۹) را ببینید.

۳. برای فهمی از اهمیت دایره‌المعارف‌های سده‌ی روشنگری فصل زیر را ببینید:

Roche, D., Goldie, M., & Wokler, R. (2006). Encyclopedias and the Diffusion of Knowledge. In *The Cambridge History of Eighteenth-Century Political Thought* (pp. 172–194). chapter, Cambridge: Cambridge University Press.

۴. برای نسخه‌ی آنلاین: ENCCRE - [vol.XI, p.201]

۵. برای فهم مونتسکیو از عاملیت آب‌وهوا در شکل‌دهی به جوامع انسانی به کتاب‌های چهاردهم تا نوزدهم در *روح‌القوانین* رجوع کنید.

۶. تمام ارجاعات به *روح‌القوانین* از نسخه‌ی چاپ ۱۸۲۴ انجام گرفته؛ رجوع کنید به کتاب‌خانه‌ی ملی پاریس:
https://gallica.bnf.fr/ark:/12148/bpt6k9752620b/f45.item

۷. برای مفهوم تاریخ‌طبیعی یا تاریخ–طبیعت به سخرانی آدورنو رجوع کنید: Adorno-The-Idea-of-Natural-History.pdf

۸. برای فهم مضمون مرکزی اندیشه‌ی آدورنو، کتاب *دیالکتیک روشنگری* را ببینید. این کتاب که به فارسی نیز ترجمه شده است، در سال ۱۹۴۴ چاپ شد. در شرایط ناشی از وحشت دو جنگ جهانی، روایت ساده‌ی روشنگری از ماهیت تاریخ به مثابه چیزی که دائماً به سوی کمال حرکت می‌کند، مورد تردید قرار می‌گیرد. کتاب در نهایت بیان می‌کند، روشنگری که وعده می‌داد که از جهان افسون‌زدایی کند، خود به افسون دیگری بدل شد.

آدورنو، تئودور، هورکهایمر، مارکس، (۱۴۰۳)، *دیالکتیک روشنگری*، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، نشر هرمس: تهران.

۹. این رسم مغولی بود که کوچک‌ترین پسر نگه‌دارنده‌ی اجاق خانه می‌شد. مقاله‌ی راچوتیز را ببینید:

De Rachewiltz, I. (1965). SOME REMARKS ON THE DATING OF THE SECRET HISTORY OF THE MONGOLS. *Monumenta Serica*, *24*, 185–206. http://www.jstor.org/stable/40725805

رشیدالدین در باره‌ی این رسم می‌گوید: «عادت ترک و مغول از قدیم بوده که چون در حیات خود فرزندان بزرگ را مال و گله و رمه و تبع جداکرده می‌دهند، آن چه باز می‌ماند فرزند کوچکین را باشد و او را اُوتچِگین گویند؛ یعنی فرزندی که به آتش و آتشدان خانه تعلق دارد؛ اشارت آن که بنیاد خانه بر او ست» (رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۱: ۷۸۴).

10. *Histoire Naturelle, Générale et Particuliére*, 1749–1767. Paris: Imprimerie Royale.

۱۱. همه‌ی ارجاعات از برگردان انگلیسی *تاریخ طبیعی* در نسخه‌ی زیر انجام شده است.

Buffon. (1853). *Buffon's Natural History of Man, the Globe, and of the Quadropeds*, Vol. 1, New York: Published by Leavitt & Alien.

۱۲. برای فهمیدن چیستی، و اهمیت بی‌مانندِ این سبک تاریخ‌نگاری در روش‌شناسی سده‌ی روشنگری و دانش جدید، و نفوذ آن در شکل‌دهی به علوم اجتماعی ، به کتاب پالمری رجوع کنید:

Palmeri, F. (2016). *State of Nature, Stages of Society: Enlightenment Conjectural History and Modern Social Discourse*. Germany: Columbia University Press.

اثر پالمری می‌گوید طرح تواردگرای تاریخ‌نگاری روشنگری صرفاً یک ژانر گذرا نبود، بلکه از طریق بررسی متون اصلی روشنگری، و در وضعیت فقدان مدارک و شواهد تاریخی، چه طور استفاده از مشاهده، روان‌شناسی انسانی، ساخت منطقی، و گزارش‌های سفر به جهان فرا–اروپایی در طرح تاریخ‌نگاری‌ای به کار رفته که نشان بدهد بشر چه از *وضع طبیعی* به *جامعه‌ی متمدن* به مثابه فرایندی اروپامحورانه رسیده است. همین طور پالمری به طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که منطق دوگانه‌ی روشنگری به عنوان ستون فقرات فلسفه‌ی جهانیِ تاریخی آن سده، اروپا و *دیگری‌شده‌ی* آن را بازآفرینی کرده است.

13. *Esquisse d'un tableau historique des progrès de l'esprit humain*

14. Condorcet, Marquis de. (1795). *Outlines of an Historical View of the Progress of the Human Mind*, English trans, St. Paul's Church-Yard.

15. An Essay on the History of Civil Society, 1767.

۱۶. فرگوسن در جایی از *جستار...* می‌نویسد: «مانند بادهایی که نمی‌دانیم از کجا می‌آیند و به هر کجا که بخواهند می‌وزند، اشکال جامعه از منشأیی مبهم و دوردست سرچشمه می‌گیرند» (Ferguson, 1789: 186).

17. Ferguson, A. (1996). Ferguson: *An Essay on the History of Civil Society*. (F. Oz-Salzberger, Ed.). Cambridge: Cambridge University Press.

18. The Metaphysics of Morals/Die Metaphysik der Sitten.
Kant, Immanuel, (1991), *The Metaphysics of Morals*, translated by Mary Gregor, Cambridge University Press.

19. *this settlement may not take place by force, but only by contract, and indeed by a contract that does not take advantage of ignorance of those inhabitants with respect to ceding their lands* (6: 353).

۲۰. برای مقاله‌ی فلکشو

https://researchonline.lse.ac.uk/id/eprint/86579/1/Flikschuh_Kant%27s%20nomads_2018.pdf

21. Savage / Natural Man.

۲۲. برای این بحث به جلد سوم مجموعه‌ی عظیم توینبی *بررسی تاریخ* مراجعه کنید:

Arnold J. Toynbee, A Study of History, Vol. 3 (London: Oxford University Press, 1934), "The Arrested Civilizations", pp. 1-3, and "The Nomads", pp. 7-21.

منابع

آدورنو، تئودور، هورکهایمر، مارکس. (۱۴۰۳). *دیالکتیک روشنگری*. ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: هرمس.

آنیه‌واس، الکساندر، نیشانجی‌اوغلو، کرم. (۱۳۹۹). *غرب چه‌گونه حاکم شد: خاستگاه‌های ژئوپولتیک سرمایه‌داری*. ترجمه‌ی علیرضا خزائی، تهران: چشمه.

دونالد مک‌رایلد، جرمی بلک. (۱۳۹۸). *مطالعه‌ی تاریخ*. ترجمه‌ی محمدتقی ایمان‌پور، تهران: دانشگاه فردوسی مشهد.

لمون، مایکل. (۱۳۹۵). *فلسفه‌ی تاریخ: راهنمای تاریخ*. ترجمه‌ی محمدحسین وقار، تهران: اطلاعات.

محمدپور، احمد. (۱۳۹۶). *تاریخ به روایت فلسفه*. تهران: لوگوس.

Barfield, Thomas J. (2012). “Nomadic Pastoralism” In *The Oxford Handbook of World History*. Oxford University Press.

Buffon, (1853), *Buffon’s Natural History of Man, the Globe, and of the Quadropeds*, Vol. 1, New York: Published by Leavitt & Alien.

Collingwood, R. G, (1946), *The Idea of History*, Oxford: Oxford University Press.

Condorcet, Marquis de, (1795), *Outlines of an Historical View of the Progress of the Human Mind*, English trans, St. Paul’s Church-Yard.

de Rachewiltz, I. (1965). SOME REMARKS ON THE DATING OF THE SECRET HISTORY OF THE MONGOLS. *Monumenta Serica*, *24*, 185–206. http://www.jstor.org/stable/40725805

Deleuze, G., & Guattari, F. (2004). *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia* (B. Massumi, Trans.). Continuum.

Ferguson, A. (1996). Ferguson: *An Essay on the History of Civil Society*. (F. Oz-Salzberger, Ed.). Cambridge: Cambridge University Press.

Ferguson, Adam, (1789), *An Essay on the History of Civil Society*, University of Edinburgh.

Flikschuh, Katrin (2017) Kant’s nomads: encountering strangers. Con-Textos Kantianos (5). pp. 346-368. DOI: 10.5281/zenodo.805977

Gay, Peter, (1966), *The Enlightenment: An Interpretation*, 2 vols, New York: Alfred A Knopf.

Hume, David, (2003), *Political Essays*, edited by Knud Haakonssen, UK: Cambridge University Press.

Kant, Immanuel, (1991), *The Metaphysics of Morals*, translated by Mary Gregor, Cambridge University Press.

Khazanov, Anatoly M. (1994). Nomads and the Outside World. University of Wisconsin Press.

Kuper, A. (1988). *The invention of primitive society: transformations of an illusion*. United Kingdom: Routledge.

Lindner, R. P. (1982). What Was a Nomadic Tribe? *Comparative Studies in Society and History*, *24*(4), 689–711. http://www.jstor.org/stable/178435

Montesquieu. (1824). De l'esprit des lois (Vol. 2). Paris. Bibliothèque nationale de France.

Mountz, A. (2009). The other. In C. Gallaher, C. T. Dahlman, M. Gilmartin, A. Mountz, & P. Shirlow, *Key Concepts in Political Geography* (pp. 328-338). SAGE Publication Ltd. https://doi.org/10.4135/9781446279496.n35

Nomades. (1765). In D. Diderot & J. le Rond d'Alembert (Eds.), Encyclopédie ou Dictionnaire raisonné des sciences, des arts et des métiers (Vol. 11). ENCCRE. https://enccre.academie-sciences.fr/encyclopedie/page/v11-p211/

Palmeri, F. (2016). *State of Nature, Stages of Society: Enlightenment Conjectural History and Modern Social Discourse*. Germany: Columbia University Press.

Pocock, J. G. A. (2005), *Barbarianism and Religion*, Vol. 4. Barbarians, Savages and Empires, UK: Cambridge University Press.

Roche, D., Goldie, M., & Wokler, R. (2006). Encyclopedias and the Diffusion of Knowledge. In *The Cambridge History of Eighteenth-Century Political Thought* (pp. 172–194). chapter, Cambridge: Cambridge University Press.

Toynbee, A. J. (1934). *A Study of History* (Vol. 3). Oxford University Press.

Whelan, F. G. (2009). *Enlightenment Political Thought and Non-Western Societies: Sultans and Savages*. United Kingdom: Routledge.